



قیمت اشتراک

سالانه
در آلمان... ۱۰۰ مارک | ۶۰ مارک
در ایران و یک‌لیره انگلیسی | ۱۲ شیلینگ
سایر ممالک

قیمت هر شماره برای تک فروشی در
ایران پنج قران است

کَاوَه

۱۳۲۴

این روزنامه هر ماه یک
بار در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات

Rédaction «Kaveh»
Berlin-Charlottenbourg
Leibnizstr. 64

۲۷ اسفند ارشد ماه قدیم ۱۲۹۰ زردگردی = عرّه ذی الحجه سنه ۱۳۳۹ = ۶ اوت فرنگی ۱۹۲۱ میلادی • Neue Folge • Nr. 8 • Jahrg. 2

روزنامه کاه که بنام کاه آهنگر داستانی منسوب است و دوره جدید آن از عرّه جمادی الاولی سنه ۱۳۳۸ در برلین پایتخت مملکت آلمان بزبان فارسی فصیح و ادبی چاپ میشود دارای مقالات علمی و ادبی عالمانه‌ایست که در نتیجه تبعات وزحمت طولانی نوشته میشود. این روزنامه نتیجه سعی عده‌ای از اشخاص مشغول بعلم و ادب بوده و بکمک قلمی اساتید بزرگ از علمای معروف فرنگستان مفتخر و مقالات فاضلانه آنها زیب صفحات این روزنامه است. روزنامه کاه با کمال پاکیزگی در کاغذ اعلا در مطبعه خلی نفیس بطبع میرسد و خط روشن و خوبی طبع و صحت دقیق آن که بقدر مقدور بی غلط چاپ میشود انسان را بهوس خواندن آن می‌آورد. در عرّه هر ماه یک شماره از آن دارای ۱۶ صفحه بزرگ و قریب ۱۲۰۰ بیت مطلب نشر میشود که مشتمل است بر ابواب مختلفه از مطالب مهمه و از آن جمله مخصوصاً مقالات تاریخی راجع بایران قدیم و مشاهیر شعرای ایران و مشاهیر قرن اخیر و تنقیدات ادبی و ملاحظات عمومی و مقالات علمی و سیاسی و غیره. با شماره ۴ و ۸ و ۱۲ کاه یک جزوه بزرگ بقطع و حجم خود روزنامه مشتمل بر ۱۶ صحیفه از اجزای کتابی موسوم به «تاریخ روابط روس و ایران» بطور ضمیمه و بلاعوض بمشترکین فرستاده میشود که بعدها مجموع این جزوه‌ها یک کتاب مستقل مبسوط و مفیدی میشود.

برای ترتیبات اشتراک و اسامی و کلاهی روزنامه و غیره رجوع کنید پشت صفحات جلد روزنامه

برای مکاتبه با اداره کاه میتواند خط فرنگی یا این صفحرا بریده روی پاکت چسبانیده و بیست بدهید

Rédaction du journal Persan «Kaveh»
(Allemagne) **Berlin-Charlottenbourg**
Leibnizstr. 64.

اسامی وکلای کاوه

در ایران و سایر ممالک

هندوستان: جناب آقا محمد تقی افشار مقیم بمبئی

مصر: تجارتخانه آقا میرزا مهدی بیک محمد رفیع مشکی مقیم القاهره

طهران: جناب آقا سید عبد الرحیم خلجالی - خیابان ناصری

جناب آقا سید عبد الرحیم کاشانی - خیابان ناصری نمره ۱۰۱

تبریز: جناب حاجی اسمعیل آقا امیر خیزی

مشهد: کتا بخانه نصرت

اصفهان: دواخانه آقا میرزا غلامرضا، درب باغ قلندرها

بندر بوشهر: جناب آقا میرزا احمد کازرونی

کرمانشاه: تجارتخانه جناب آقای میر صدر میر عبد الباقی

کرمان: تجارتخانه شهریار خدا بخش سروشیان و پسران.

یزد: جناب آقای ارباب مهربان جمشید جوانمرد خرمشاهی پارسائی

کاشان: تجارتخانه آقا سید محمد لاجوردی کاشانی و پسران.

ملایر: جناب آقای میر حسین خان حجازی.

طالبین اشتراک روزنامه باید وجه اشتراک را قبلاً با آقایان و تجارتخانههای مذکور

پرداخته و قبض رسید گرفته آن قبض را با اسم و عنوان خود مستقیماً بداره

کاوه بفرستند تا روزنامه منظمأ و مستقیماً ایشان ارسال شود.

مکاتبات اداره

جناب آقا میرزا عبد الحسین مدیر کتابخانه «آذربایجان» در تبریز -

مدت ۱۹ ماه است که اداره روزنامه کاوه مرتباً توسط شما بخدمت فرستاده و علاوه بر آنکه عده‌ای از هر شماره پیش خود شما فرستاده میشد تا بخدمتی که قبول اشتراک میکنند بدهید و یا بطور تک فروشی بفروش برسانید و بعداً بواسطه رسیدن خبر از شما که این یخبری ارسال مدتی طول کشید از بعضی شمارهها دیگر فرستاده نشد و بعداً باز امسال از شمارههای اول مقداری فرستاده شد علاوه بر این ارسال و امسال برای ۱۶ نفر اشخاص بموجب قبوض و مراسله امضا شده شما دایر بر وصول وجه اشتراک سالیانه بدست شما روزنامه فرستاده شده است و بلاشک این وجوهات که مجموع آنها تا امروز ۳۶ تومان و ۶ قران میشود پیش شما موجود بر ذمه جنابعالی است. اگر قیمت تک فروشیها هم حساب شود مجموع قرض شما بداره کاوه به ۶۷۰۶ تومان بالغ میشود. خیلی برای ما موجب تأسف است که با وجود امید مخصوصی که بانتشار کاوه در آذربایجان داشتیم تا حال همت لازمی از طرف عالی در نشر کاوه در آنجا که مرکز دوم علم و ادب در ایران توان شمرده بعمل نیامده سهل است وجوه اشتراک مأخوذه را نیز در این دو سال نرسانید. اگر چیزی از این وجه بکسی رد کرده‌اید باید قبض رسید آنرا ارائه کنید و اگر از نسخه‌های تک فروشی چیزی باقی است بموجب همین اخطار همرا باصورت ریز که از هر شماره چند نسخه باقی است با آقای حاجی اسمعیل آقا امیر خیزی تحویل داده و قبض بگیریید و قیمت باقی را با مجموع وجوه اشتراک که از مردم دریافت داشته‌اید نیز در مقابل قبض جداگانه بجناب معزی الیه رد بفرمائید.

مارا کمال تعجب و تأسف حاصل است که در ایالت آذربایجان که در ۲۰ سال قبل عدد مشترکین مجلات علمی بصد میرسید حالا علم و ادب بقدری مهجور و کاسد شده که مشترکین کاوه بیش از ۶۰ نفر نیستند ولی احتمال کلی وطن قوی برآست که این فقره از کساد علم و ادب نبوده بلکه از عدم نظم و اهتمام کار کاوه در آن ایالت بوده و امیدواریم باهتام آقای امیرخیزی که خود از محبین علم و اهل فضل و ادب هستند و تشویق سایر اهل فضل و وطن قطران و خطیب و صاحب کار انتشار کاوه در آنجا انتظام گیرد چنانکه آثارش پیدا است.

ترتیبات اشتراک

بمبوم مشترکین وبالخصوص وکلای محترم روزنامه

روزنامه کاوه فقط و فقط باشخاصی فرستاده میشود که قبول اشتراک کرده

وقبلاً وجه اشتراک سالیانه را که در ایران یک لیره انگلیسی است بیکی از

وکلای کاوه که اسامی آنها در ستون مقابل درج است پرداخته و قبض (چه

قبض چاپی اداره و چه غیر آن) بامضای وکیل مزبور گرفته و آن قبض را بداره

کاوه رسانیده باشند که در آن صورت مستقیماً توسط پست و مرتباً روزنامه

باسم خود اشخاص مزبور ارسال میشود. علاوه بر این باید هم مشترکین وهم

وکلای محترم روزنامه کاوه شرایط ذیل را منظور بدارند:

۱ - اسم و عنوان محل اقامت مشترک باید در همان قبض با کمال صراحت

نوشته شود که خوانا باشد.

۲ - اشتراک سالیانه فقط از اول هر سال تا آخر آن (یعنی سال روزنامه)

تواند شده از هر شماره روزنامه تا همان شماره از سال آینده. همچنین

اشتراک ششماهه فقط از شماره اول هر سال تا شماره ۶ و یا از شماره ۷ تا ۱۲

تواند شده هر شش شماره لا علی التّیین.

۳ - در ولایاتی که ما وکیل نداریم مشترکین میتوانند وجوه اشتراک را یا

بزدیکترین نقطه‌ای که در آنجا وکیل کاوه است بفرستند و یا چند نفر با هم وجوه

اشتراک را رویهم گذاشته بتوسط بانک یک برات گرفته و بفرستند.

۴ - ما با غیر از وکلای روزنامه با احدی نمیخواهیم حساب باز کنیم

و مطالبات و بدهی داشته باشیم باین معنی که هر کس از هر جا مستقیماً بدون

واسطه و کلا هر چه بخواهد از روزنامه و کتاب باید وجه آرا پیشکی و نقد

بفرستد تا هر چه خواسته فرستاده شود. وکلای روزنامه نیز در باره

سفارشهای خود از فرستادن روزنامه و کتاب چه برای خود و چه برای دیگران

شاخصاً مسئول وجه آن سفارشها هستند و در حساب ایشان محسوب

میشود خواه اشخاصی که کتاب و روزنامه گرفته‌اند و جهره پرداخته باشند یا نه.

تشکر

با وجود اینکه ما در شماره ۶ کاوه بطور مؤکد اظهار داشتیم که دیگر هیچ

وجهی بطور اعانه برای برقراری «کاوه» قبول نخواهد شد و نباید کسی

زحمت کشیده و بفرستد باز بلافاصله پس از انتشار شماره سابق دوققره

وجه بعنوان اجابت استمداد مندرجه در شماره ۷ سال گذشته رسید

که از اشاره بدانها نا گزیریم. چون هر دوققره مدتها قبل از اظهار

اخیر ما فرستاده شده و از طرف تجار محب علم و حسیبه الی العلم و الأدب

میباشد ما آن هدایای اهل معرفت را رد نکردیم و با کمال تشکر پذیرفتیم

یکی از اینها از آقای جناب آقا محمد جعفر شیرازی مدیر کمپانی ایران

در شا نگاهی از بلاد چین است بمبلغ ۵۰ لیره و ۷ شیلینگ و ۱۰ پنس

و دیگر از جناب آقا علی آقای نمازی است از هندوستان بمبلغ ۵۰ لیره.

ما از مدد هر دو شخص علم دو ست تشکر میکنیم.

بواسطه تمدد مقالات و بسط آنها مجبوراً چهار صفحه بر این شماره افزوده و آرا در ۲۰ صفحه نشر کردیم که تلافی تاخیر انتشار آن از موعد معین خود نیز بشود. شماره آینده در ۱۲ صفحه نشر خواهد شد.

<p>قیمت اشتراک</p> <p>سالانه ششماه در آلمان ۱۰۰ مارک ۶۰ مارک در ایران و سایر ممالک یک لیره انگلیسی ۱۲ شلینگ</p>		<p>این روزنامه هر ماه یک بار در ۱۶ صفحه در برلین نشر میشود.</p> <p>عنوان مراسلات Rédaction « Kaveh » Berlin-Charlottenbourg Leibnizstr. 64</p>	
<p>قیمت هر شماره برای تک فروشی در ایران پنج قران است</p>	<p>۶ اوت ماه فرنگی ۱۹۲۱ میلادی Nr. 8 Jahrg. 2 Neue Folge</p>	<p>۲۷ اسفند ارشد ماه قدیم ۱۲۹۰ یزدگردی - غرة ذی الحجه سنه ۱۳۳۹</p>	<p>آدرس تلگرافی Rouznakaveh Berlin کافی است</p>

نکات و ملاحظات

جزئیات (۱)

محله شاه آباد طهران در طهران هر فصلی از سال یک هیئت و رزای کهگیلویه و اورمیه تازه‌ای تشکیل میشود و یک بیاننامه در مقاصد و نیات عالی خود از بنای خطوط راه آهن و کارخانها و بستن سد اهواز و اصلاح حال رعایا و تعمیر راهها و تشکیل قشون منظم و سایر کارهای دلربا ولی محتاج بسالیان دراز نشر میکند و در واقع یک مقاله غرآ بمقالات جراید اضافه نموده و آن مقاله مفصل را بممالک خارجه از قرار هر کلمه یکتومان تلگراف میکند. شاید هر یک از رجال دولت هم برای موقع ریاست وزرای خود یک بیاننامه با آب و تابی پیش از وقت حاضر دارد. لکن پیش از آنکه هیئت و زرای بهار دست نکار اجرای نیات خود بشود باید جای خود را بهیئت و زرای تابستان بدهد که او نیز «با انگاه بحسن توجه ملوکانه و اعتماد طبقه صالحه ملت در این موقع باریک که در تاریخ ایران نظیر نداشته بار سنگین مسئولیت را بدوش گرفته» و در حلول فصل پاییزی نیز این بار را انداخته و یک دسته دیگری که آنها را «هیئت وزرای پاییزی» توان نامید «متوکللاً علی الله با عزم ثابت و محض اطاعت امر قدر قدرت در آن موقع استثنائی تاریخی که وطن در خطر عاجل است و مقتدرات آن بموتی آویخته زمام امور را بدست گرفته و دو سه ماهی تک و پوکند و در خانه‌شان کار کند و یک دوره حکام و سفرا و مدیران وزارتخانه‌ها را عوض کنند و بجای آنها «از اشخاص صالح» یا نیز یازمستان (بحسب اختلاف نظر هیئت وزرای هر فصل) بگذارند. ضمناً هر هیئت تازه هم یک عده الفاظ و عبارات نوظهور عجیب برای جلوه موقتی خود داخل زبان سیاست باقی فارسی که بقدر کفایت مفشوس شده میکند (۲).

در حالیکه این اوضاع شاه بازی و این تعزیه که هر برده آن دوسه ماه طول میکشد در محله شاه آباد ویا محله دولت (در شهر طهران) که (۱) بحسب وعده شماره قبل باز چند فقره از اموری را که در نظر سیاستون بزرگ ایران «جزئیات» میباشد در این شماره اشاره میکنم.

(۲) مثلاً در این اواخر «رئیس دولت» بجای «رئیس الوزرا» دایر شده و وزراء عبارت «دولت من» استعمال میکنند که تازه است.

جرايد ايران با دبدبه آزا «مرکز» ميانمد جاري ميشود ويكد سته خوانين با عده آخوند هاي شهري وچند نفر سردسته كسيه بازاري طهران كه وكيل مطلق ودائمي «ملت» هستند ومعدودي اشخاص «سياست چي» كه اين كار را حرفت خود ساخته اند در داخل قلعه طهران با اسباب چينهاي مختلف اين دسته يا آن دسترا سركار مياورند و بعد از سه ماه عوض ميكنند در ولايات بزرگ ودور دست ايران قطع الطريق بر جان ومال مردم يعني ملت حقيقي مسلط شده و بواسطه اغتشاش و هرج ومرج دائمي پايتخت تسلط خود را طول داده وامن وراحت را بر مردم پيشه ور ود هقان حرام ميكنند و چون هر هيئت وزراء مشغول بمجادله براي حفظ مقام خود در جلو دسائس «سياست چي» هاي دار الخلافه است وپيش از آنكه دوام وقوامي بگيرد وشروع باقدام در امنيت ولايات بكنند معزول ميشود لهذا هر ياعي وطاغني در هر گوشه سالها يا بقدر عمر وزارت يازده هيئت وزراء دوام ميكد ومملكت ايران بدین قرار تجزيه ميشود. بلي در موقعيكه سياستون بي قشون محله دولت وشغال آباد در دامنه كوه دماوند شب وروز بدسائس سياسي متصل يكي را بر افكنده وديگري را بر ميانگيزند و «اوليای دولت» رنگارنگ وگونگون براي «ممالک محروسه» ايران ترتيب ميدهند بورا حدى هاي مسلح و طوايف كهگیلویه در دامنه كوه دينا شاهراه تجارتي ايران را قرق ميكنند و در حوالی در ياچه اورمیه «فدائی اتحاد اسلام» سيمتقوی كرد يك قطعه از خاک ايران را تصرف نموده و بر جان ومال رعایای بدبخت مسلط گردیده است وهمه اينها نه بزور نطق و خصوصيت وگرم گرفتن با اين وآن است ونه بقوت بياننامه هاي سياسي بلکه بزور اسلحه وقوت ايلات غارتگر. مطيع كردن اين ياغيان دزد وامنيت بخشیدن بآن نواحی بدبخت قشون ميخواهد وتوپ وزور نه نطق و بياننامه ونه تلگراف يم واميد خصوصاً كه خان ماكو وسردار بلوچ با مضاهای مختلف تلگرافهای رئيس الوزراهای بهار و پاییزی آشنا نمیتواند بشود. ني نیاتی هیئت وزراء و بی اعتباری حکومت مرکزی در این زمینه بجائی رسیده که هر مأمور دولت را که اولیای دولت از شغل خود معزول میکنند وی با آسانی میتواند حکم عزل را با کمال بی اعتنائی پشت گوش انداخته ودوسه ماهی خود را در محل مأموریت خود نگاهداشته و صبر کند تا هیئت وزرای ایران عوض شده و از طرف

جانشینان آنان مثل مظلومین مقتس که از طرف هیئت سابق در باره وی بناحق ستم رفته دوباره در شغل خود برقرار شده و بلکه ترقی یابد چه شگ نیست که آنچه یک هیئت وزراء بکند در نظر جانشینان آنها باطل و لازم التّغیر است.

با مزه اینجا است که بعضی از جرائد ایران در تشکیل هر هیئت وزرا آرا به بیانات پرشوری استقبال کرده آرا «دولت محبوب» و «کابینه امید» خوانده و قدرت معجز نمای آرا در حل اشکالات تاریخی ایران و اصلاحات اساسی بمالغه فوق الماده توصیف نموده نجات ایراترا در دست رئیس الوزرای «محبوب» مسلم میدانند و پس از دوماه همان بیچاره های «محبوب» را ببارانی که سابقاً آنها را خوش مینامیدند و حالا سیاستون جدید «تنقید» اسم میدهند بدرقه میکنند و دفتر سیئات اعمالشان و «خیانت های عظیم تاریخی» ایشانرا بانظار عامه گذاشته مسئولیت خرابیهای ایراترا از عهد فتحعلی شاه تا حال بر آن هیئت تحمیل مینمایند. یاد دارم که در ایام جوانی و قتیکه دیوان قاتی را میخواندم و میدیدم که آن شاعر سخنور قصاید غزای متعددی در مدح حاجی میرزا آقاسی سروده و اورا بعرض رسانیده ولی پس از چند سالی که میرزا تقی خان امیر نظام بصدارت رسیده همین قاتی قصیده ای در مدح وی گفته که یک بیت آن اینست: «بجای ظالمی شقی نشسته عادل قتی که مؤمان متقی کنند اقتخارها» خیلی تعجب میکردم و پیش خود میگفتم عجب آدمی بوده این شاعر که هیچ حیاندشته و خجالت نمیکشیده ولی حالا که بعضی شعرای نثر امی نیم که بنثر در تملق و مدح بیشتر از شعر مبالغه میکنند و بهمانقرار قدیم در مدح و هجوشان تقاضای صله یا قصد تهدید هم دارند و هر سه چهار ماهی مدوح را هجو و هجو شده را مدح میکنند بقا آن رحمت میخوانم و میگویم شاید پس از سیزده سال صدارت حاجی میرزا آقاسی و دو سه سال صدارت امیر نظام عقیده قاتی واقعا از اولی سلب شده و باقدمات دومی معتقد شده بوده که در همچو مدت مدیدی اینگونه انقلاب در عقیده غیر ممکن نیست. مقصود آن بود که تزلزل دائمی حکومت مرکزی باعث هرج و مرج و شاید تجزیه و لایات ایران و مخصوصاً سبب مستقیم تا افنی مملکت و طرق و شوارع گردیده بتجارت و زراعت نیز صدمه کثی میزند.

بزرگترین علامت ترقی ملت ایران در اداره مملکت باصول مشروطیت آن خواهد بود که طریقه سازش دادن سلیقه های مختلف را یاد گرفته و با دولت رفتار و مدارا نماید یعنی هر نقص و عیبی را موجب تقادی و عزل هیئت وزراء قرار نداده و بتواند یک حکومت مرکزی ثابتی بوجود بیاورد و نواقص آرا تحمل نموده معایب آرا فدای محسّنات قدرت و دوام دولت و نفوذ آن درو لایات و ایلات و امنیت طرق نماید و در واقع از خیلی معایب چشم پوشی نموده و فقط مواظب امور اساسی باشد که یکی از مهم ترین آنها امنیت و لایات و تزیاید نفوذ و قدرت حکومت مرکزی است. تقویت کامل دولت و قدرت دادن باو وسی در امنیت مملکت از اولین تکالیف هر وکیل و هر سیاست پیشه است.

انکاس بازی از طرف دیگر هم باید مواظبت بشود که وزرای طهران نیز طهران در هوا و هوس و بدطخواه خود بجهت حکام و لایات را زود و لایات زود عوض نکنند. عزل و نصب بی در پی حکام حتی از عزل بی در پی وزراء هم بدتر و مضرت تر است. پیش از عهد مشروطیت اغلب یک حاکم چندین سال در ولایتی حکومت میکرد

و نتیجه آن این بود که هم بتدریج تمول پیدا میکرد و هم بتدریج نفوذ او در ولایت غالب و راسخ شده امنیت را برقرار میکرد و گاهی آبادی و تأسیسات نافسه هم در آنجا یادگار میگذاشت یعنی در واقع حکام آلت دوچیز بودند مستیماً برای دخل و در آوردن پول و مال از مردم ولایات و بطور غیر مستقیم و ضمناً برای نظم و امنیت دادن بمحوزه حکومت خود. بعد از مشروطیت بدبختانه بی ثباتی و تزلزل مقام حکام و عزل بی در پی آنها موجب آن شده که نتیجه اولی و وجود حاکم یعنی جمع مال بواسطه دوشیدن رعیت باقی مانده و نتیجه دوم یعنی ایجاد امنیت از وجود آنها سلب شده و در حقیقت غیر ممکن گشته زیرا که ایلات و گردنکشان فارس که در سال دو سه والی مختلف به بیعت ابدی اعتنائی بحکومت نخواهند کرد و هر حاکمی که با آنها در باب وصول مالیات یا اطاعت احکام دولت سخت گرفت با او بدفع الوقت میگذرانند تا حکم عزل وی از وزرای تازه طهران برسد! از طرف دیگر هم حاکم چندماهه که خود کوتاهی عمر حکومتش را میداند سعی خواهد کرد که آنچه را وکیل المملک در کرمان و حسنعلی خان گروسی امیرنظام در آذربایجان و فرهاد میرزا در فارس در مدت حکومت چند ساله خود اندوخته بودند وی در چندماه بدست بیاورد و معلوم است که این فقره چقدر برای رعایا سنگین و موجب نتایج ناگوار میشود. خلاصه آنکه حکام سابق در مدت طولانی حکومت خود بتدریج و کم کم مداخل میکردند و بتدریج و تأتی بنظم و امنیت ولایت و قطع ریشه دزدان رسمی کامیاب میشدند ولی اغلب حکام این عهد «میمون» باید بجله مداخل زیاد بکنند و قدمی هم در راه امنیت نمیتوانند بر دارند زیرا که این کار محتاج بوقت و تدریج است و تا حاکم «کابینه مشیر السلطنه» در کرمان رسیده و جا بجا بشود حاکم «کابینه مشار السلطنه» (۱) از طهران رو بکرمان راه میافتد. این فقره در عهد استبداد یا مشروطیت بی مجلس که اخیراً شکل اداره ایران شده بود دلیلی نمیشود یعنی دلیلش واضح است چه از شیرینی یا تقدیمی حاکم اولی چیزی بوزیر تازه نرسیده بود و لهذا وی هم بایستی حاکم خودش را انتخاب بکند ولی دلیلی که وزراء در عهد انقضاء مجلس برای عزل و نصب حکام پیدا میکنند بجزه نیست. شکی نیست که اغلب حکام هزار نوع تقصیرات و تقلبات دارند و ظلمهای زیاد کرده و صدها دخلهای نا مشروع میکنند بطوریکه در هر موقع میتوان صدها کار خلاف و بیحسابی از آنها شمرد. لکن این تقصیرات بیشمار که همه وقت موجود است و اولیای دولت از آنها تفصیلاً مطلع اند و وکلای ملت از اغلب آنها خبر ندارند همیشه مسکوت میبندند تا و قتیکه خود «اولیای دولت» مایل بمنزل یکی از این حکام یا بیارت صحیح تر مایل بنصب یکی دیگر باشند که آنوقت کافی است یکی از هزاران تقصیرات و خلافکارهای آن حاکم را پیش وکلای پاک نیت و «تندرو» اظهار بدارند و بگویند محض همین حیف و میل در مال دولت یا دزدی یا تقلب یا جریمه غیر قانونی مردم یا دخل و منصب فروشی او مصمم بمنزل وی شده ایم. فوراً وکلای خوش نیت که خبر از دائمی بودن این اعمال بیقاعده نداشتند بهیجان آمده و وزراء را بمنزل

(۱) مقصود از هر دولتی مثل است نه مثال و ابدی ارتباطی با صاحبان حایته این القاب ندارد.

یعنی نه در کتب عربی و فارسی قدیم از صحیح بخاری و سیاست نامه نظام الملک وزیر سلجوقیان و اخلاق ناصری و گلستان سعدی بوده و نه «خاقان مغفور» و «شاه شهید» و یا شاه عباس «جنت مکان» از آن خبر داشته — بلی و قتیبه ملت ایران دارای اینقدر انصاف شد که این ترتیب حکومت اختزاعی ممالک خارجه را قبول کرد آنوقت برای اجرای صحیح این ترتیب «کنستی توسیون» و بکارا نداشتن آن بر وجه درست چاره‌ای جز استخدام معلّین و مأمورین و مستشاران خارجی دانا بجهت برقرار کردن این ترتیب حکومت قانونی در مملکت آق قویونلوها و قره قویونلوها و حاجی میرزا آقاسی نداریم و کافی نیست که چند نفر آخوند و کسبه خوش نیت و بی اطلاع از بروجرد و قمشه و اردبیل و نرماشیر جمع آوری کنیم و از آنها بخواهیم که «کنستی توسیون» اختزاعی فرانسه و انگلیس و تصورات موتسکیو و روسورا در پیشکوه لرستان و عسلی فارس و قراجه داغ آذربایجان اجرا کنند و مالیه ایران را نظم داده قشون منظم ترتیب دهند و کاری بکنند که حاکم رفسنجان از ترس مؤاخذه حکومت مرکزی در مال دولت و دارایی رعیت تصرف نامشروع و تجاوز نکند. بیک کله مختصر باید بگوئیم که این کار محالست و از حالا تا صد سال دیگر هم اگر مجلس ملی ایران مشا ورمه و مذاکره کند باصلاح یک رشته از امورات مملکتی در زمینه ایجاد و بنای اصلاحات (نه نسخ و موقوفی معایب) کامیاب نخواهد شد جز آنکه مستشاران فرنگی از خارجه بیاورد و اصلاح امور را بکف کفایت آنها بسازد تا آنان ترتیب جدید مملکتداری را در مملکت ما بمقام عمل بیاورند و کمکم اطفال ما هم زیر دست آنها یاد بگیرند.

اگر این مطلب را قبول داریم و شوق اول را هم که مقتضای آن عودت بترتیب حکومت وزیر نظام و عزیز خان سردار مکرری است نمیخواهیم و پس از برهم زدن آن ترتیب برقراری ترتیب ثابت جدیدی را هم که متضمن امنیت مملکت و نظم ولایات و اصلاح مالیه و قشون و مخصوصاً ترقی و توسعه تربیت عمومی باشد میخواستیم و مایل نیستیم نظم و ترتیب قدیمی را برانداخته و بواسطه برقرار نکردن نظم و ترتیب تازه‌ای مملکت را بحال هرج و مرج و تزلزل دائمی و نا امنی بیاندازیم و مسئولیت این اغتشاش را بگردن بگیریم پس بلاشک باید تمام همت پشروان قوم و مخصوصاً وکلای ملت مصروف استخدام مستشاران فرنگی برای اصلاح ادارات مملکتی باشد و در واقع وکلای ملت تکلیف خود را مستقیماً در بنای اصلاحات ندانسته بلکه تکلیف ملی خود را فقط در این بدانند که بزور و همت ایشان امور اداره مملکت از دست نا اهلان بومی خارج شده آرا بدست اهل خبره و متخصصین فن از خارجه‌ها که خدمت ایراترا قبول نمایند بپردازند و بدین طریق بطور غیر مستقیم باصلاح و ترقی مملکت خود خدمت نمایند ورنه اکثر وکلای ملت غیر از حسن نیت و وطن پرستی و اصلاح طلبی و بیقرضی و عشق ترقی و سعادت و نجات مملکت خود چه فضیلتی وجه مهارتی در فنون مملکتداری و علم مشروطیت دارند. یکی از وکلای مجلس ملی اول ایران که برای نجات دادن مملکت از قروض خارجه و تنگدستی مالی خیلی تمسّق کرده بود یک طرح قانونی کتباً بمجلس پیشنهاد کرد^(۱) که امتیاز یک دینه‌ای را که یک درویش از روی کتب طلسمات و رمل در حوالی ساوه کشف کرده بود برای خود و آن درویش بشراکت

وی تشویق و تبریک خواهند کرد غافل از آنکه آن کار خلاف است که بان حاکم نسبت داده میشود با نودونه تقصیر دیگر بدتر از آن مدت‌ها است که وجود داشته و او لای دولت علیه از آنها همیشه اطلاع داشته‌اند و بدتر از آنها در جانشین وی که حالا منصوب میشود وجود دارد و خواهد داشت. وکلای خود آنولایت نیز اگر بیغرض و صحیح العمل باشند که حالشان معلوم است و چنانکه ذکر شد بهیچان آمده فوراً عزل حاکم را مطالبه خواهند نمود و اگر فاسد باشند در آنصورت اگر در زمان حکومت حاکم قبل انتخاب شده‌اند که طبعاً برضد حاکم فعلی هستند و در عزل وی کمک خواهند کرد و اگر در زمان خود حاکم حالیه انتخاب شده باشند یا پیش از عزیمت وی بمحل حکومت با او کنار آمده باشند و بخواهند قال و قیل درباب عزل او بکنند آنوقت هم مشکل نیست که نامزد جدید حکومت باشماره «اولیای دولت» آنها را هم دیده و راضی کندهی وکلای محترم با او هم کنار بیایند. بهرحال عزل یک حاکمی از حکومت یک نقطه و نصب دیگری حتی در زمان انعقاد مجلس ملی برای وزرای نادرست اشکالی ندارد.

همه‌کس میرسد پس چاره آخری این تزلزل دائمی حکومت
علاج
مرکزی و هرج و مرج ادارات مرکزی و بی ثباتی حکومت‌های
حقیقی
ولایات و نا امنی دائمی چیست؟ جواب آنست که این هرج
و مرج دوچاره دارد یکی قهرقانی و دیگری ارتقائی. چاره قهرقانی برگشتن
بترتیب اداره عهد ناصر الدین شاه و صدارت میرزا آقاخان نوری است
که یک پادشاه قاهر و یک وزیر مقتدر در کار باشد و بس و مردم دیگر
مداخله‌ای در امور اداره مملکت و جریان امور عامه نداشته باشند. در
صورت اختیار این راه کار خیلی سهل است و کسانیکه این نوع حکمرانی
بتوانند بکنند زیاد هستند و صدها از این قبیل رجال دولت در گوشه و کنار
ایران خوابیده‌اند که برای اجرای این اصول اداره کافی ولایق‌اند
چه این ترتیب از قنونی است که دار الفنونش همیشه در ایران بوده و از
عهد ساسانیان و غزنویان تا زمان بست نشینی در شاه عبد العظیم و سفارت
انگلیس رجال دولت ما در آن راه ورزیده و آزموده بودند و محتاج یاد
گرفتن از ممالک دیگر نیستند بلکه اگر یکی از ممالک دیگر روزی محتاج
باین ترتیب اداره چنگیزی بشود باید هیئت بایران بفرستند تا از ما یاد بگیرند
و یا از ما مستشار بخواهد که فوراً والی پشت کوه یا یکی از حکام قدیم
لرستان و عرستان یا یزد و بهبهان را که در زمان «شاه شهید» تربیت شده
برای ترتیب اداره آن مملکت بفضب خدا گرفتار شده میفرستیم و شرط میکنیم
برخلاف مستشاران فرنگی که بمملکت ما می‌آیند مستشاران ما مواجب و
مقرری و غیره هم نخواهند. چاره دیگر که ما ارتقائی نامیدیم آنست که
اگر ملت ایران بواسطه بست نشستن در سفارت انگلیس قبول کرد و
اقرار نمود که ترتیب بومی قدیم حکومت او که او خوب بلد بود و در
خانه خودش پخته بود بدرد نمیخورد و باید برای اصلاح و ترقی مملکت
و نجات ملی و هم دفع ظلم ترتیب حکومت تازه‌ای پذیرفت و آن هم ترتیب
مشروطیت است که با یکسال مباحثه ثابت کردند که این کله ترجمه لفظ
فرنگی «کنستی توسیون» است و یقین شد که این رسم و آئین حکومت
تا زه مانند آناکس و موز میوه ممالک خارجه است و در مملکت ما نبوده

(۱) در ماه ربیع الثانی سنه ۱۳۲۶.

بدون فوت و با جرئت لازم اقدام کرده و کار را تمام شده جلو
انتظار علم بگذارد و مجلس ملی هم باید با تمام قدرت و قوت و نفوذ و
همت خود مستشاران خارجه را در کار خودشان تقویت کند و آنها را
از شرکرگان داخلی که منافع آنها بر ضد اصلاحات است و از گردن
دشمنان ایرانی شوستر آمریکائی نگاهدارد. لکن اگر بعد از همه مساعی
دولت و ملت ایران برای خلاص از قیود جبری و برای آزادی در
انتخاب ملت مأمورین اصلاحات جد و جهد ایران در مقابل زور گوی
یا دسائس بعضی دول خارجه عقیم بماند و هیچ وجه انتخاب آزاد ممکن
نشود و بالأخره و اقصا امر دائر شود میان اینکه یا مملکت ایران بی
مستشار خارجی بماند و بدست مستشارخون و مستشر حضور اداره
شود و یا بر خلاف میل و آرزوی حقیق ایران و صلاح استقلال تام
آن از ممالک همسایه مستشار بیاورند در این صورت هر شخص ترقی
دوست که تنگ اداره شدن ایران را بر تریب قرون وسطی و سفر با الاغ
و قاطر را میخواست از ملت خود دور کند همانطور که هر شخص
مؤمن و مقدس در نبودن طیب حاذق مسلمان بحکم شرع مریض
خود را دست طیب مسیحی میدهد که جان او را از خطر نجات بدهد
و اگر بیمار بد بخت دست اطبای دروغی بیعلم و شیاد مسلمان اتاده باشد
که تندرستی او را بازیمه شیطنت خود کرده باشند از جان و دل آرزو
خواهد کرد که طیب عیسوی حاذق آمده مریض را از دست آن اطبای
مسلمان نجات بدهد بهماقرار حکم خواهد کرد که یک مستشار مسیحی
امینی که بیت المال مملکت را از دست نطاوول دزدان بومی حفظ کند از
هر ملت که باشد بریفاگران بومی ترجیح دارد و باید تقویتش کرد چه
شرع و عقل امان را یا صحت ردیف کرده و حفظ مال را از دزد مانند
حفظ جان از خطر قریضه شمرده است.

بدون مستشاران فرنگی اصلاح ایران محالست و هر قدر بملاحظات
خام در استخدام آنها تأخیر کنیم و بواسطه بیم خطر آنها باستقلال تم
مملکت باین کار لازم صافت و مقاومت بنهائیم بضرر مملکت خود کار کرده
و استقلال ناقص خود را هم بمخطر انداخته ایم چنانکه عاقبت مملکت
عثمانی مثال عبرت خوبی برای ما است. عثا نیا در هفتاد سال گذشته با
یک تعصب غربی بمصلاحات مقاومت کرده و در مقابل اصرار دول
اروپا ایستادگی نمودند، مستشاران خارجه را محذمت قبول نکردند و
استخدام مسیحیان را خطری برای استقلال خود تصور کردند و
خواستند حتماً ترکهای قسطنونی ممالک بالکان و لبنان و مصر را اداره
کنند و نتیجه این مقاومت آن شد که سهویع ممالک خود را از دست
دادند.

تأثیر اصلاحات
در
وحدت ملی
اگر دولت ایران اداره امور خود را بدست اهل خبره
اصلاحات نهد باوجود وحدت ملی که خوشبختانه در
ایران موجود است باز خطر حرکات خلاف مرکزیت
در کار خواهد بود چه رشت و مشهد و تبریز که در
پشت سرحد خود تمدن مادی و اصلاحات مملکتی را بیستند و راه آهن روسیه
بدروازه آنها متصل شود عقب ماندن خود را در آبادی و تمدن حس کرده و
خواهند دید که مأمورین صاحب لقب طهران از خیر الممالک و بصیر الملک و

از دولت بخواست و نهد میکرد که فروش ایراترا بروس از آن گنج
زیر زمینی خواسته پرداخت و چون هیئت رئیسه مجلس بو اخطار
کرد که بموجب نظامنامه داخلی مجلس باید طرح قانونی یک
وکیل امضای چهارده وکیل دیگر را نیز داشته باشد تا در
مجلس طرح شود مشاربیه بعد از چند روز طرح امضا شصت
بعضای عثمای از وکلای دیگر آورد که اغلب امضا کنندگان هم یک
گنج دیگری در تقصه دیگر سراغ داده بودند که روی آن مارخواید
و باید با طلسم مخصوص بدان راه یافت. این بود یکی از تشمعی اصلاح
مالی وکلای بی اطلاع و خوش نیت که محض مال و نمونه ذکر شد.
نگارنده تصور چنین حکایت حقیق دیگر تصور این بلکه خیلی همزه تر
از مراتب معرفت وکلای منت میتواند درج کند که همه عین حقیقت
و بدون هیچ مبالغه هست ولی مجال سخن در این مقاله گنجایش آرا
ندارد و فقط مالی کافی مقصود است.

بعینه نگارنده این تصور علاج حقیق خرابی ایران و چاره یگانه
برای ترقی و صلاح و علم و امنیت و آبدی و عدالت و هم حفظ استقلال
آن در دو چیز است اول استخدام قوری عمده زیاد از مستشاران خارجی
قبل و سهر و بزرگ برای هر شعبه از امور مملکتی و بلدی و دادن
اختیارات کافی آنها و تقویت آنها و نگاهداری آنها در مقابل طوقان
دسائس و اسباب جنهای خوانین و وزراء و مأمورین ادارات و سائر
«سیاستچی» های طهران و دوم که هیئتیش بیشتر از همه است تشر تطییم
در میان ملت و توسیع فوق العاده دایره آن.

یک نکته دیگر هقی است و آن ایست که ممکن است وکلای خوش نیت و
اصلاح طلب بگویند که همه این مطالب صحیح است ولی همه معطلی در
انتخاب ملت مستشارها است زیرا که استخدام مستشار از بعضی ممالک از
حاط استقلال مملکت مطابق صلاح و صرفه ایران نیست و همان ممالک هم
بیزاران و سایل مانع استخدام از ممالک نوردست دیگر هستند و در
نتیجه چون میان خطر مضرات سیاسی در صورت استخدام از آن ممالک
و تهدید و ایذاء در صورت استخدام از غیر آنها واقع شده ایم لهذا
اصلاحی مستشار و محروم از اصلاحات مانده ایم.

این ملاحظه تا اندازه ای صحیح است ولی این فقره نیز باید آخری
داشته باشد یعنی باید زور یکی از دو طرف بر دیگری بچرد و ایران
بالأخره امن و آباد و متمدن بشود و دزدی مال مردم و مال دولت موقوف
بشود. اگر دولت ایران میتواند دفعه عمده مستشاران (۱) مایه و قواید
علمه و زراعت از آمریکا و مستشاران پست و تلگراف از سوئیس و
مستشاران نظامی و خطیه و قراسوران از سوئد و مستشاران وزارت
داخله و وزارت خارجه از فرانسه و مستشاران عدلیه از انگلیس و
مستشاران وزارت علوم از آلمان و مستشاران بنیه باز از یکی از ممالک
اروپا بیاورد و فوراً همرا استفاده کرده و اختیارات کافی داده زمام
امور ادارات دولتی را بدست آنها بدهد و اعتنائی بصدیت و دسائس و اشکال
تراشیهای دول مراض نکند و بتواند مقصود خود را پیش ببرد باید

(۱) مقصود ما از کلمه «مستشار» همجانه تنها مطمین و مشاورین دانا بلکه
مأمورین اصلاح و مباشرین اجرا نیز هستند و چون این کلمه در ایران وسعت معنی پیدا
کرده لهذا ما نیز بهمان معنی عام استعمال کردیم.

معجزات علم در مغرب

و خارق عاوت و شرق

مقناطیس حیوانی^(۱) - ارتباط با ارواح^(۲) - تنویم^(۳) - تجزیه روح^(۴)

مقاله ذیل حلقه اول یک سلسله مقالات متوالی است که در امور راجحه بعلم روح و غرائب آن نوشته شده. نویسنده این مقالات مفید و شیرین جناب دکتر علی خان تبریزی از جوانان فارغ التحصیل و لایق ایرانی مقیم مملکت سوئیس است. مشارالیه که از خانواده طبابت بوده در تحصیلات خود کامیابی حاصل کرده و رسائلی در زبان فرانسه در شعبة مخصوص که در آن تخصص دارد یعنی امراض خنجره و بیبی نشر کرده و در مریضخانه دار الفنون شهر ژنو معاون است. از جناب دکتر علی خان بواسطه کمک قلمی اشیا در روزنامه کاوه تشکر مخصوص داریم.

انسان همیشه سؤالاتی راجع بگذشته و حال و آتیه خود و دیگران دارد و از هر جا باشد جواب میخواهد. فرض کنیم آبدارباشی میخواهد بداند کی بدرجه وزارت جنگ تامل خواهد شد؟ البته علوم طبیعی قادر بر جواب چنین سؤالی نیستند و ادعای همچو قدرتی نمیکند. از طرف مذهب نیز لایعلم الغیب الاهی. پس که میتواند باین سؤال جواب بدهد؟ رمال یا منجم یا فالگیر یا جفاری! مثال دیگر: آقا میرزا عبد الحور تبریزی در سن هفتاد و سه سالگی زن چهارده ساله برده شب عروسی حجه داماد تاریک مانده اطباء فرنگی و ایرانی از علاج عاجزند عزرائیل امر دارد جانش بگیرد تازه داماد هم نمخواهد ناکام از دنیا برود. چاره چیست؟ کیمیاگر آترا میداند طلارا حل میکند و هرکس از آن محلول خورد جوان چهارده ساله میشود!

تمام امور زندگی را بهمین قسم میتوان حل و تصفیه کرد چه مرضی است که با طلسم یا کارد جلاذ علاج نشود؟ قشورا باید در برج اسد حرکت داد، عهد نامها را باید در روز منحوس بست، نفس مارگیر دم عقرب و دندان مار را مینسند. در موقعی که جادو و شیشه بندی و امثال اینها حتمی الاثر است توپ و تفنگ و غیره چه لزومی دارند؟ اگرچه این علوم خرافی برای ما حالیه اسباب خنده است ولی نباید فراموش کرد که همین علوم کاذبه باعث کشف و ترقی چندین شعب علم گردیده مثلاً کیمیاگر عقب اکسیر اعظم و علاج گل میگشت باروت، فسفر، آلکل و غیره را پیدا کرد و تدریجاً علم کاذب کیمیا بعلم شیمی حالیه مبتدل شد. منجم میخواست از روی ثوابت و سیارات و قایع آتیمرا کشف کند این تحقیقات علم نجوم را که یکی از علوم مثبت است تولید کرد. طب قدیم با آتمه خرافات مادر طب استدلالی امروزه است. بهمین نهج علم مقناطیس الأبدان یا مقناطیس حیوانی و مقدماتش متجسسین را بتویم و از آنجا بتجزیه روح دلالت نمود و غیر از این دو شعبه تنویم

اعلم السلطنه و حکیم هایون و فیلسوف الدوله بلد نیستند هیچ اصلاحی جدی بعمل بیاورند و منتهای مدارج ترقی و فن اصلاحات اینگونه بزرگان این است که بعد از انقلاب ایران در «دار السلطنه» تبریز که مرکز انقلاب ایران و بزرگترین شهر مملکت و همسایه تفلیس است در سنه ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ اداره بلدیة بیام خانهای تبریز بتقلید ممالک متمدنه نمره داد ولی بجای آنکه خانهای هر کوچه را جداگانه از یک تا صد مثلاً نمره بدهند تمام خانهای شهر را از یک تا بیست و سی هزار نمره مسلسل دادند و خانه رئیس بلدیة مثلاً نمره ۱۷۸۹۵ داشت و وزیر مالیة عهد مشروطیت در سنه ۱۳۲۵ پس از آنکه در کمیسیون مالیة مجلس ملی مکرر لفظ فرانسوی «لیست سیویل»^(۱) که بمعنی مقرری سالیانه دستگاه سلطنت است بگوشش خورده بود بالأخره روزی از یکی از وکلا محرمانه پرسید که این «ریش سیویل» چیست که خیلی ذکر میشود از پسر هم پرسیم گفت فرانسه نیست - بلی آنوقت این ولایات سرحدی شمالی باین سیر لنگان که معلّمین طهران میخواهند تون و طیس و دزفول و خیس کرمان را با اتزلی ورشت همدرس کرده و در یک کلاس جا دهند راضی نخواهند شد و اصلاحات بیشتری بر حسب ترقی خود تقاضا خواهند کرد و چون خوانین «فکلی» و فرانسه دان طهران هم از عهده هیچ اصلاحی بر نخواهند آمد اینست که کدورت میان ولایات اصلاح طلب و مستمده و باثروت و طهران شروع میشود و مردم ولایات خواهند گفت آیا روا است که ولایات ایران بتجارت و زراعت ایجاد ثروت کنند و صدی نود از نفوس طهران بوسایل مختلف از مال دولت زندگی کنند و ثروت بیاندوزند و اوقات خود را صرف اسباب چینی و دسایس کرده قدمی در راه اصلاحات برندارند و مانند غلامان ترک در عهد سامانیان و خلفای عباسی بندها هم وزیري که کیسه آنها را پر کنند بر سرش ریخته او را براندازند.

دولت روس در هشتاد سال گذشته همیشه در باره قفقازیه یک سیاست و دستور اساسی داشت و آن این بود که بفرمانفرمایان قفقاز دستور میداد که همواره قفقاز را در تمدن و آبادی و راحت و حتی آزادی از ممالک همسایه عثمانی و ایران بالاتر نگاهدارند تا مردم آنجا هیچوقت آرزوی التحاق بآن ممالک پیدا نکنند. حکومت بلوچستان انگلیس هم همیشه بلوچهای تبعه انگلیس را در حوالی سرحد ایران در رفاه و نعمت نگاهداشته و حال آنها را بلوچهای بدبخت مکران نشان میدهد. اگر ما حال ولایات سرحدی خود را بهتر از حال ولایات پشت سرحد خود نکنیم یک وطن پرستی پرشوری میخواهد که مردم این ولایات را در آغوش مادر وطن نگاهدارد ورنه اگر وطن پرستی آنها نیز بقدر شاعر بزرگ خودشان ضعیف باشد خواهند گفت «... حب وطن گرچه حدیثی است صحیح نتوان مرد بسختی که من اینجا زادم». هیئت مبعوثه ایران برای مجاس صلح پاریس در دو سال قبل باکو و ایروان و گنجه و عشق آباد را نیز میخو استند بقلرو ایران برگردانند اگر این تقاضاها واقعاً قبول میشد در حیرتم که دولت ایران کدام هزرا علم یا ضرغام اعظم را برای حکومت این ولایات میفرستاد مگر آنکه مانند ریاست بانک سابق روس آن کارها را نیز بیکی از اتباع مسیحی ایران تفویض بکنند.

(۱) Magnétisme Animal (۲) Spiritisme

(۳) Hypnotisme دلیل انتخاب این اصطلاح در مبحث خود ذکر خواهیم کرد

(۴) Psychoanalyse

و تجزیه روح مطلب دیگری که عبارت است از ارتباط با ارواح منقسم بمقناطیس حیوانی گردید.

اگر این چهار شعبه را میان علوم محققه و علوم خفیه (۱) قسمت کنیم مقناطیس حیوانی و ارتباط با ارواح جزء علوم خفیه و تنویم و تجزیه روح داخل در علوم محققه میشوند و بدین ملاحظه مقاله ما بچهار بحث منقسم میشود.

ولی قبل از شروع باصل مطلب خالی از فایده نیست کمی از تاریخ این بحث را بعنوان مقدمه ذکر کنیم. این عقاید مخصوص بهیچ ملتی نبوده افراد بشر هم گرفتار آن بوده و هنوز هم تا درجه ای هستند. انسان قدیم بوسایل علمیه امروزه دسترس نداشت و از هر چه بفکرش میرسید استمداد مینمود. تجربه یومیه بما نشان میدهد که توسل بعلوم خفیه کار اشخاص عاجز و بدون چاره است. کسیکه بازوی انتقام پر زوری دارد بجاد و طلسم متوسل نمیشود. در اروپا مارزده را نه باجاق میرند نه لعاب مارگیر و افسونگر میخورانند بلکه دوی ضد سم مخصوصی داخل وجودش میکنند و مریض حتماً بحال میآید. از اینها گذشته بعضی از مردم در این باب یک مرض مخصوص دارند (چه میتوان کرد. یکی را بلای استسقا میزند یکی را درد قلندری!) با هزارا مرتبه تجربه امیدشان از خارق عادت کم نمیشود. اینجا تعقل و استدلال در میان نیست و امر اعتقادی دلیل است و بس.

در کلاهد و مصر قدیم اغلب مردم مدعی غیب گویی و طالع بینی بودند. در یونان قدیم رهبانان مهبط الهام بودند. راهب باستی چند روزی روزه گرفته و با ریاضت تطهیر نفس کرده و در معبد آپولون (۲) روی کرسی مخصوصی نشسته منتظر الهام شود. بعد از کمی انتظار حال راهب متدرجا منقلب میشد و گاه حال تهیج و گاه حالت خلسه دست داده و گاهی متشنج شده و کف بدعانش میآمد.

کاهنهای یونان برای خبر دادن از آتیه باستی بحالت تشنج یفتند. در اینموقع خداها ببدنشان حلول کرده و از دهانشان حرف میزدند. در هندوستان بیشتر از دو هزار سال است که مرتاضین برای فیض کرامت مشغول بعضی عملیاتند. بعضی بنوک بینی یا بناف نگاه کرده بحالت جود (۳) میافتند. جمعی دیگر از دراویش همان مملکت مدعی هستند که میتوانند از چندین صدها فرسنگ با هم مسلکان خود بواسطه یک نوع جریانی حرف بزنند (۴).

(۱) Sciences occultes

(۲) Apollon رب النوع علم و صنایع و طیب و موسیقی و شعر الخ.

(۳) Catalepsi

(۴) از قرار معلوم یکی از علمای معاصر ایران لوحه اختراع فرموده اند که اغلب کشفیات مغرب را بی حاصل میکند. چگونه؟ جواب را بخود ایشان میگذاریم و مفاد تفصیلی را که یکی از آشنایان نقل کرده اند مینویسیم: «فرض میکنیم یکی از رفقای من در آن طرف دنیا مثلاً در پاریس باشد و من بخواهم با ایشان مکالمه کنم. لوحه را میگذارم پیش چشم رفیق را بنظر میآورم در پاریس دل رفیق شروع بطلیش میکند او تکلیف را میداند و فوراً لوحه خود را برداشته صورت مرا مینماید. در آن حال من هم صورت او را مینماید و شروع میکنیم بحرف زدن». دیگر تلفون و تلگراف چه حقه بازی است؟ اضافه اختراع از این بالاتر نمیشود. هوش ایرانی لازم است که از عهده چنین کاری بر بیاید!

جادوگرهای عرب در کف دست جوان معصومی نقطه سیاهی گذاشته و نظرش را بان نقطه معطوف میکردند بعد از اندک مدتی پرده غیب یاره میشد، معصوم گذشته و آتیه را بچشم میدید یکفر کار یک اداره نظمی را میکرد: دزد و قاتل و جاسوس و بیک کلمه تمام مقصرین را نشان میداد (۱).

در عثمانی و در بین اعراب مولویان برای افتادن بحالت خلسه یا عوالم لاهوت در مواقع معینه جمع شده و با آهنگ موسیقی شروع بچرخیدن میکنند. پس از مدتی پای کوبی یک حال دوار و بی حتی دست میدهد که با تکرار و عادت میدل بنوم سیار (۲) میشود و در این حالت بدون پروا سروتن خود را بدر و دیوار میکوبند.

مشرق از اینها با هنرتر نیز دارد. از دراویش فرقه ای هستند که رفتن در آتش کرامت آنهاست. این محترمین دور آتش جمع شده یا با آهنگ موسیقی یا فقط ورد گویان سرو بدن خود را منظمأ پیش و پس، بچپ و راست حرکت میدهند. بعد متدرجاً این حرکات سریع تر شده، عرق جاری، چشمها از کاسه در آمده و خونین، دهن کف کرده و تمامی اعضا در تشنج میافتد در این موقع بی حتی دیگر کامل است - یکی بخود کارد میزند، دیگری شیشه شکسته میخورد و دسته ای در روی آتش سوزان میغلطند. بالاخره از حال رفته و بعد از خواب سنگین مفصلی بیدار میشوند.

در اروپا رواج مذهب عیسی باصل عقاید موهومه سابقین تقبیری نداد. فقط اسم کار صورت تازه ای گرفت: شیطان حسب الا امر جادوگران داخل بدن مصروعین و زندهای مبتلا باختناق رحم شده کرامت، حالت خلسه، تشنج و علم غیب هم بجای خود ماند. از قرن ششم تا دهم کار شیطان و پیروانش بترتیبی بالا گرفت که در سال ۱۰۶۵ عده جادوگران فقط در فرانسه بسیصد هزار نفر رسید (۳). قیافه شیطانرا همه کس میشناخت. اخلاق، عادات، ذوق و اطوارش بر همه معلوم بود. کتابها در اینخصوص نوشته اند و حتی جمعی بوی شیطانرا حس میکردند. مقام دسته ای بالاتر میرفت باشخص شیطان دوستی و مکالمه داشتند (۴) و اغلب مردم میدانستند چطور شیطان بمریضها صدمه میزند و بچه ترتیب میتوان شرش را دفع نمود، کدام طلسم یا عزائم اثرش حتی است. بالاتر از این علامت مخصوصه برای جادوگرها و شیطان شناسها معین شد که مثلاً با چه عقوبتی میتوان از اینها حرف بیرون کشید، چطور باید تن نجبشانرا سوزاند الخ.

(۱) در ایران نیز هنوز این عمل معمول است.

(۲) Somaambulisme - نام ستار - Somaambule - شخصی است که شب

بدون اینکه بیدار شود از رخت خواب بیرون آمده راه میبرد، کار میکند، بعد برگشته میخوابد و در موقع بیداری اثری از این حرکات در خاطرش نماند.

(۳) Dr. Cullerre: Maguisme et Hypnotisme, Paris 1887, page 15

Ch. Richet: L'Homme et l'Intelligence, Paris 1884, page 299

(۴) در ایران این مطلب کمتر شیوع دارد. علم شیطان شناسی اروپا در ایران معروف بتسخیر جن است. ولی از دو سه نفر شنیده ام که درویش نظر نامی با شیطان رفاقت داشته و خرج درویش کردن شیطان بوده. بگفته نظر و تنقید و تحقیق رواه معلوم میشود که، «برای فیض حضور شیطان باید چهل روز با یکی از مایمات (کثیر الحصول) بدن وضو گرفت و بطرف صحرا رفت ولی نماز نخواند. صبح روز چهارم بحضور شیطان میتوان مشرف شد».

طرف اوایل و اواسط قرن ۱۳ از غیب گوئی و سحر کاسته شد و بر عکس شفا بخشی رونق گرفت. معمولاً وسیله شفا دست کشیدن بیدن مریض بود. این کرامت از قرن پنجم تا مدتی مخصوص سلاطین فرانسه بوده (۱) ولی بمرور ایام تنزل کرده بشاهزادگان و نجباء و امراء و در قرن دوازدهم حتی بکخداهای دهها رسید. ادعای بزرگ این جمع معالجه مرض خنازیر بود. ممکن است این صاحبان کرامت بعضی از امراض عصبانی را که فقط و همی و مرض خیالی است معالجه کرده باشند ولی مسلماً با هیچ لمسی از عهده علاج خنازیر برنیامدند چه امروز معین شده که این مرض قسمی از سل (شکل ارثی) است و میکروب سل را با دست زدن نمیتوان کشت و اغلب این لمسا نیز باعث تشنج ملموسین میگردد.

خلاصه این کرامات عبارت بود از خواب، بی حسی، نوم سیار، جود، حالت لیشاغورسی، حالت خلسه، تشنج، علم غیب، شفا بخشی، و غیره و در مبحث تنویم بیان هر کدام از اینها را مفصلاً ذکر کرده و خواهیم دید نه خارق عادی در میان است و نه کشف و کرامتی.

در سنه ۱۱۹۰ مسمر (۲) طبیب اطریشی اول کسی بود که جداً بتحقیق این شفا بخشیها قیام نموده و جریانی (فرضی) در بدن حیوانات و انسان کشف کرد و این جریان را موسوم بمقناطیس حیوانی نمود و ما تفصیل آنرا در شماره آتیه خواهیم دید.

دکتر علی خان تبریزی

دنباله این مقاله که مقاله متسلله دیگر است بتدریج در کاوه درج خواهد شد و در واقع این مقاله برای آن مقالات علمی بمثابة مقدمه است [اداره کاوه].

اولین لشکرکشی

ارو پا بایران

از آنجائیکه در ضمن مقاله اساسی شماره ۶ کاوه سخن از ورزش (اسپرت) و محسنات فوق العاده آن رفت و در آن ضمن اشاره به «عقب نشینی ده هزار نفر» یونانی رفت که از مشهورترین وقایع تاریخ و از جمله بزرگترین عملیات نظامی معروفه است لهذا شاید بی مناسبت نباشد که محض مزید اطلاع خوانندگان محترم مختصری در خصوص این مسئله ذکر نمایم.

سلطنت معظم و جهانگیر ایران در عهد هخامنشیان (۵۶۰-۳۳۱ قبل از میلاد) که از پرتو فتوحات عالمگیر کوروش اول تأسیس شده بود و عهد عظمت و شوکت کامبوزیا و داریوش اول بر افتخار آن افزوده بود پس از اردشیر اول (۴۶۵-۴۲۵ قبل از میلاد مسیح) کم کم مانند هر دولت و سلطنت تاریخی دنیا رو بضعف و افتراض گذاشته و فساد و خرابی بر ارکان

(۱) روزهای عید منعی مریضها جلو طبیب جمع شده منتظر شاه میشدند. شاه بعد از نماز بیرون میآمد و بسر و صورت مریضها دست زده میگفت: «شاه تورا لس میکند، خدا شفایت میدهد». لونی چهاردهم در روز تاجگذاری دو هزار مریض را لس کرده بود.

Mesmer (۲)

تسلط یا حلول شیطان (۱) باعث چندین مرض عصبانی که عمده ترین آنها اختناق رحم صرعی بود شد. این مریضها مدعای ساحرین قدیم (غیب گوئی و الخ) را از سر گرفتند. ولی مذهب مسیح یعنی پیشروان این مذهب بر خود نمیتوانستند هموار بکنند که غیر از آنها کسی باسرار طبیعت و علم و غیره دست بزند و لهذا در این موارد چیزی فروگذار نکرده و با هر عقوبتی که بود این اشخاص را استنطاق نموده و حکم بتکفیر و قتلش مینمودند. در سنه ۹۵۶ هفت نفر از این مریضها در نانت (۲) بجرم دوستی با شیطان محکوم بآتش شدند. در سنه ۱۰۴۱ کیش معروف اوربن گرانیه (۳) بتهمت اینکه چندین شیطان بحکم او تسلط بر اهبه های لودن (۴) شده اند بدسیسه کاردینال ریشلیو طعمه شعله آتش شد. قصه های اسف انگیز این قرون پیشمار است ما فقط بتذکار علائم مرضی این مسلمان شیطانی اکتفا میکنیم:

حواس خسته علی الخصوص سامعه این مرضی باندازه ای دقیق میشد که از مسافت زیادی اصوات خفیفه را میشنیدند. عده ای از فکر دیگران مستحضر میشدند و بعضی حکم جا دو گران و جن گیرانرا از دور درک میکردند. بزرگترین کرامت این مسلمان (در حقیقت و بعبارت بهتر و واضحت علامت مرضی) تکلم بالسنه لاتینی و یونانی بوده. امبروازپاره (۵) در خصوص یکی از این مریضها میگوید: «شیطان از دهان مریض یونانی ولاتینی حرف میزد در حالتیکه مریض مذکور از هیچ کدام از این السنه اطلاع نداشت. یکی از اطباء آن عصر میگوید: اگر شیطانی که حلول کرده لال باشد مریض بحالت لیشاغورسی (۶) میافتد. یکی از علائم این مرض حالت جودی است که مردم آن زمانرا فوق العاده متعجب میکرد مثلاً (۷) روزی در شهر لودن راهبهای موسوم به ماری سنت اسپری (۸) را که همه میدانستند شیطان موسوم به داگون (۹) در او حلول میکرده روی دهنه چاهی پیدا کردند سربیک کنارچاه و پا بکنار دیگر بدن مثل یک چوب خشک پلی تشکیل داده بود. این قبیل وضعیات بدنی که ناظرین را متوحش میکرد و سبب کابوسی میشد زیاد است. شیطان زده های شهرنیم (۱۰) در موقع حمله مرض حرکات و ورزشهای میکردند که ریسمان بازهای ماهر از تقلیدش عجز داشتند. در سنه ۱۰۸۴ در دار الایام شهر هورن (۱۱) مرض تسلط شیطان وبائی شد. جوانها و بچه ها نوعی بحالت جود میافتادند که کافی بود از سروپا گرفته و برخت خوابشان ببرند. بدن بطوری خشک میشد که مفضلهای انگشتانرا نمیشد پیدا نمود. بچه هاییکه پروتستان بودند عقیده باین خرافات کاتولیکی نداشتند و شیطانهم با آنها کاری نداشت.

(۱) Démonopathie یا Possession démoniaque در ایران معروف بصدمة جن.

(۲) Nante شهر فرانسه. (۳) Urbain Grandier (۴) Loudun

(۵) Ambroise Paré جراح مشهور فرانسه Paris 1840 Oeuvres complètes.

(۶) Lithargie حالتی است که در آن مریض می بیند و میشنود ولی حرکت و حرف

زدن غیر ممکن است مثلاً اهالی ایران اغلب دم درنشته و بحالت لیشاغورسی میافتند

و مدت زیادی بیک نقطه نگاه میکنند و غیر از تنفس حرکت دیگر از ایشان ظاهر نمیشود.

(۷) رجوع شود بکتاب موسوم به De la Folie تألیف Calmiel: جلد اول، صفحه ۱۰۵۶.

(۸) Marie Saint-esprit (۹) Dagon (۱۰) Nimes در فرانسه.

(۱۱) Hoorn در هولاند.

شروع مینماید و تمام تفصیلات قشون کشتی کوروش را از سارد (بایتخت لیدی) (۱) تا کوناکسا (۲) (تل کنیسه) که قریه‌ای بوده در نزدیکی شهر بابل و در آنجا دو برابر با یکدیگر تلافی نموده و جنگ کردند نوشته و جزئیات این جنگ را بقول پلوتارک (۳) مورخ مشهور یونانی (متوفی در سنه ۱۲۵ میلادی) چنان مجسم نموده که انسان تصور میکند «خود در آنجا حاضر و ناظر است و فراموش میکند که در کتاب میخواند و بیهوده نباید در صد رآمد که پس از شرحی که او از این جنگ داده شرح دیگری در آن باب نوشت». پس از شرح این جنگ و مقول شدن کوروش نویسنده مزبور حال اردشیر را شرح میدهد که از عهده خلع اسلحه عده قلیل یونانیانی که بعده ده تا دوازده هزار نفر در آن موقع بیشتر نبودند بر نیامده و این عده یونانی با آنکه راه و چاه را هیچ وجه نمیدانست و از هر طرف در میان دشمن بودند با کمال نظم و ترتیب و دانائی سر تا سر خاک اردشیر را پیموده و خود را بخاک یونان رساندند. عده مزبور در ظرف پانزده ماه در رفت و آمد دوستانه و پانزده منزل راه را که قریب ۹۷۰ فرسخ میشد پیمود. یک مورخ دیگر فرنگی موسوم به گروت (۴) در اینخصوص مینویسد که هیچ لشکر کشتی و جنگی بهتر از این نظم و اطاعت و بردباری و اطمینان بنفس و قدرت سازش با حوادث و حسن قبول استدلال و اطاعت ب نتیجه مباحثات را که از صفات مخصوصه یونانیان بود نشان نداده و در اثنای همین عقب نشینی است که صفات و خصائلی که یونانیان را جاودان در نظر عالمیان مقام بلند و ارجمند بخشوده مشهود و عیان گردید و آشکار شد که هر یک نفر یونانی در حین و احد هم بحکم آنکه فردی از افراد ملت یونان است دارای قوه بحث و استدلال و تعقل و تفکر است و هم بحکم آنکه سرباز است دارای قوه اطاعت محض و چشم بسته میباشد.

خلاصه آنکه کتاب مزبور یکی از بهترین کتب قدیمه راجع بایران است و در فرنگستان مقبول خاص و عام میباشد ولی چون مقصود ما بیان «عقب نشینی ده هزار نفر» است از ذکر محسنات کتاب بمختصری که گذشت قناعت نموده و میرسیم بخود مطلب و از اینجا از روی خود کتاب شروع میکنیم بشرح لشکر کشتی کوروش اصغر که منجر بشکست او و عقب نشینی مشهور یونانیان گردید.

آن روی آور شده و شیرازه نظم و استحکامش گسیخته بود و مخصوصاً در عهد سلاطین آخری هخامنشیان آثار انقراض هویدا و آشکار بود. داستان ذیل یکی از بهترین اعلام زوال آن دولت است و برای ملت ما نشانه تاریخی عبرت انگیز خوبی از تاریخ اجداد خودمان تواند شد.

هشتمین (۱) پادشاه هخامنشی موسوم به ارتاکرز کبک دوم (اردشیر) که پس از مرگ پدر خود داریوش دوم در سنه ۴۰۴ قبل از میلاد مسیح بسلطنت رسید (۲) برادری داشت کوروش نام که در آسیای صغیر حکومت داشت. کوروش مزبور که به کوروش اصغر معروف است و شاهزاده بسیار دانا و دلیری بود پس از مرگ پدر بخیال سلطنت افتاد و خواست برادر ارشد خود را که پادشاه سست عصر و ضعیف بود از تخت سرنگون نموده و خود بر جای او بنشیند و برای حصول باین مقصود مشغول جمع آوری قشون گردید و قشونی مرکب از تقریباً ۱۰۰،۰۰۰ نفر ایرانی و ۱۳،۰۰۰ نفر یونانی جمع آوری نمود که بچنگ برادر خود رفته و او را از تخت سرنگون نماید. از جمله این یونانیانی که در مقابل مواجب معینی جزو قشون کوروش شدند جوانی بود موسوم به کزنوفون (۳) که در سنه ۴۳۱ قبل از میلاد مسیح متولد شده بود و چون در جنگهای یونان و ایران داخل بود تجاربی حاصل نموده بود و در این لشکر کشتی کوروش خدمات نمایان نمود و هم او است که تاریخ مفصل این لشکر کشتی را نوشته است. کتاب مزبور کزنوفون - وی علاوه بر این کتاب دارای تألیفات مختلفه متعدده بسیار دیگری هم میباشد - موسوم است به «آنازیس» (۴) که بزبان یونانی بمعنی «رفتن بطرف جلو» است که مقصود لشکر کشتی در آسیای غربی باشد ولی در زبانهای فرنگی به «عقب نشینی ده هزار نفر» مشهور شده است. این کتاب که بکلی تاریخی و واقعی و خالی از بیانات بی اساس و افسانه ایست بقول یک مؤلف فرانسوی (۵) قدیمترین «راپورت» یومیه نظامی است که در دست میباشد و میتوان آنرا با «تفسیرات قیصر» (۶) و «تذکره» تألیف ژوانویل (۷) و «یادگار سنت هان» (۸) که از مشهورترین «راپورت» های نظامی هستند در یک ردیف دانست. چنانکه گذشت کزنوفون در موقعی بدربار کوروش رفت که شاهزاده ایرانی تدارک جنگ با برادر خود را میدید و کزنوفون شرح قشون کشتی کوروش را در کتاب خود از همین موقع

(۱) لیدی که اسم قدیمی آن میونیا - Mäonia - بود در قدیم الایام اسم مملکتی بود واقع در سواحل غربی آسیای صغیر در آنجا که امروز نواحی (سنجاق) موسوم به ساروخان و شهر از میر واقع است. این مملکت در طرف شمال محدود بود بخاک میزی - Mysie - در جنوب بخاک گاری - Karie - در مشرق بخاک فریزی - Phrygie - و در مشرق بدریای اژه (مدیترانه). در خصوص این ممالک در نظر است که در شهرهای آینده کاوه مقاله‌ای نوشته شود که خوانندگان ما بدانند در زمانی که آسیای صغیر در تحت تصرف و تسلط ایرانیان بود اوضاع جغرافیائی و سیاسی آن از چه قرار بوده است و لهذا در اینجا بذکر مختصری راجع بآنها قناعت شد. (۲) COUNAXA - کزنوفون در کتاب خود اسم محل جنگ را ذکر ننموده و فقط گفته که جنگ تقریباً در ۱۵ فرسنگی (۵۰۰ «استاد» یونانی) شمالی بابل واقع شد و امروز بنا بتحقیقات عالمانه‌ای که در خصوص محل صحیح کوناکسا بعمل آمده عموماً کوناکسارا همانجا میتوان دانست که امروز «خان حسوا» (املائی تحقیقی لفظ «حسوا» - Haswa - متأسفانه بدست نیامد) واقع است در چهار یا پنج فرسنگی شمالی حله. (۳) Plutarque (۴) Grote (۴)

(۱) در صورتیکه گوتامای غاصبر را نیز که از طایفه هخامنش نبوده محسوب داریم و الا اردشیر دوم که یونانیان او را «منمون» Menemon میخواندند هفتمین پادشاه هخامنشی میشود.

(۲) رسم پادشاهان هخامنشی در موقع رسیدن بسلطنت چنان بود که در معبد شهر بازارگادای معروف لباسی را که کوروش بزرگ قبل از پادشاه شدن در برداشته میپوشیدند و انجیر خشک و برگ سقر و مخلوطی از سرکه و شیر که غذای اجدادی آنها بود صرف میکردند (تاریخ ایران قدیم تألیف فردیناند یوستی، طبع برلن، سنه ۱۸۷۹ میلادی، صفحه ۱۲۹ - ۱۳۰).

(۳) Xenophon (۴) Anabasis

(۵) Louis Humbert: Cyropédie, Paris, 1889, p. XIII.

(۶) Commentaires de César ou de Montluc

(۷) Mémorial de Sainte-Hélène (۸) Mémoires de Joinville

چون ملاحظه نمود که مسئله بطول میانجامد مثل اینکه مکتر شده باشد باشراف ایرانی که دور او بودند حکم نمود که با عملها کمک کرده و عرابه‌ها را بگذرانند. در این موقع تصویر دلربایی از اطاعت در مقابل نظر ما مجسم گردید چه فوراً تمام آنها قبای اطلس خود را کنده و بزین انداخته و مثل اینکه مسابقه‌ای در میان باشد بنای دویدن را گذاشته و از تپه سرازیر شده و با نیم‌تنه‌های گرانبها و شلوارهای قلاب دوزی شده خود و دست بندهای قیمتی پریدند در میان گل‌ولای و با سرعتی فوق‌التصور عرابه‌ها را از گل بیرون کشیده و گذراندند^(۱).

خلاصه آنکه کوروش پس از طی راه درازی بازحت بسیار بنواحی بابل رسید و چون دانست که عنقریب قشون برادرش نزدیک میشود خواست یونانیان را ترغیب و تشویق نموده باشد و بمران لشکر یونانی گفت: «یونانیان اینکه من شما را در خدمت خود آورده‌ام نه محض آنست که من باندازه کافی لشکر بومی نمیتوانستم فراهم آورم بلکه بنسبت آن بود که من شما را از اغلب دیگران شجاع‌تر گمان نموده‌ام و بدین جهت است که شما را در این امر خطیر سهم نموده‌ام. شما باید خود را شایسته آزادی که اینهمه بدان مباحثات میکند نشان بدهید و یقین داشته باشید که من هم آزادی را بتمام دارائی خود و بخیلی چیزهای دیگر ترجیح میدهم.» از این سخنان معلوم میشود که علاقه لشکریان یونانی با آزادی باندازه‌ای بزرگ بوده که کوروش هم وقتی میخواهد آنها را تحریک نماید با هم آزادی با آنها سخن میراند. کوروش در ضمن همین نطق خود خطاب بسرکردگان قشون یونانی میگوید: «قشون شاه خیلی زیاد است و وقتی میرسد غیبه و فریاد میکشد و اگر شما در جلوی این خود تمانی بی‌معنی اولی قشون ایران خود را نبازید خواهید دید که مردمان این مملکت چه نوع مردمانی هستند. من از همین حالا خجالت میکشم!» بلاخره لشکر پادشاه رسید و قشون کوروش بنای صف آرائی را نهاد. خود کوروش با ششصد سوار در قلب لشکر جای گرفت. سوارهای مذکور همه با کلاه خود و زره‌های بلند بودند ولی خود کوروش سر برهنه بود و این عادت ایرانیان بود که در موقع جنگ سر برهنه جنگ مینمودند که فهمانند از خطر بی‌تدارند. لشکر اردشیر برخلاف آنچه کوروش گفته بود با کمال آرامی و سکوت پیش آمد و جنگ در گرفت^(۲). قشون اردشیر در نتیجه جنگ منهزم گردید و چون در آن بین چشم کوروش باردشیر افتاد بطرف او رانده و زخمی باو زد ولی در همان حال تیری بزیر چشم کوروش خورده و از اسب سرازیر شد و جان داد و قشون وی همبکه دیدند شاهزاده و رئیس آنها مقتول گردید فراری شدند و هر دسته‌ای بطرفی رو آورد.

حالا بینیم یونانیان در این موقع چگونه رفتار نمودند!

(۱) Anabasis, Ch. v., Livre I

(۲) تاریخ روز این جنگ را بوشه در تفسیری که بر کتاب کزنوفون نوشته ۳ سپتامبر سنه ۴۰۱ قبل از میلاد مسیح معین نموده است — Colonel Arthur Boucher: L'anabase de Xenophon, Paris 1913.

کزنوفون گوید: کوروش با قشون خود از خاک لیدی گذشته و وارد خاک مملکت فریژی^(۱) شد و پس از آنکه ۲۰ فرسنگ^(۲) راه را در سه روز پیچید وارد شهر سیلن^(۳) گردید. کوروش در این شهر دارای قصری و باغی بود که پر از حیوانات درنده بود و هر وقت کوروش میخواست ورزشی نموده و اسبهایش را بیاموزد و سر دماغ آورد در آن باغ سواره مشغول شکار میگردد. سر چشمه رودخانه مئاندر^(۴) در همین قصر شروع شده و پس از گذشتن از باغ میافتاد توی خود شهر. در همین جا کوروش یونانیان را که از هر طرف برای خدمت او و کسب ثروتی بزد او آمده بودند سان دید و معلوم شد یونانیان جمعا قریب سیزده هزار نفر هستند: یازده هزار نفر پیاده نظام منظم با اسلحه سنگین که خود یونانیان هوپلیتیس^(۵) مینامند و تقریباً دو هزار نفر پیاده نظام با اسلحه خفیف که موسوم بودند به پلتاستیس^(۶). کوروش از این مملکت نیز گذشته و رسید بحاک سیلیسی^(۷) قدیم در آنجا یک جبال طوروس مشهور واقع است. ملکه این ملک پذیرائی شایان از شاهزاده ایرانی و لشکریان وی نموده و خواستار گردید که در مقابل او کوروش قشون خود را سان بدهد. وقتیکه نوبه سان بیونانیان رسید یونانیان ببادتی که داشتند صفها آراسته و بنای غریبورا گذاشته بطور نظامی بدویدن آمده و چنان وانمود کردند که در حال هجوم هستند. از دیدن آنها خیلی از تماشاچیان و حتی پیلهوران و دکانداهای اردو مضطرب شده و بنای فرار را گذاردند و خود ملکه نیز که مشغول تماشا بود گریخته و پناه برابره سر بسته خود برد و یونانیان را از دیدن این وحشت و اضطراب خنده دست داد. کوروش از آنجا گذشته و پس از عبور از رودخانه فرات وارد صحرای عربستان شده و در ساحل چپ مجرای فرات روان شد. لشکریان در آنجا شتر مرغ و خر وحشی بسیار دیده و آنها را صید نموده و از گوشت آنها بخوردند. در همان سرزمین بود که «روزی بیک گردنه‌ای رسیدند که گل ولای عبور عرابه‌ها را از آنجا دشوار نموده بود. کوروش با اعیان و اشراف درباریان خود در آنجا ایستاده و به دوفتر از سرگردگان قشون خود موسوم به گلوس^(۸) و پیگرس^(۹) حکم نمود که یک دسته از بومیان را با خود همراه برداشته و کمک کرده عرابه‌ها را بگذرانند و

(۱) Phrygie در قدیم الاپیام اسم سرزمینی بود واقع در مشرق خاک لیدی که شهر ایکونوم (قونیه کنونی) معتبرترین شهرهای آن بوده است.

(۲) مقصود فرسنگ ۵ کیلومتری معمول در یونان قدیم است.

(۳) Célènes امروز شهر دینر — Diner — در همانجا واقع است.

(۴) Méandre همان رودخانه بیوک مندرز کنونی است که تقریباً در ۱۵ فرسنگی

جنوبی از میر بدریا میریزد.

(۵) Hoplites مقصود از این کلمه نظامیان معمولی یونانیان بود چنانکه مثلاً امروز از لفظ سرباز نظامیان معمولی ایران مفهوم میگردد. هوپلیتیسها یک نیم‌تنه فرمز در برداشتنند.

(۶) Peltastes سربازانی بودند که اسلحه آنها منحصر بود بیک سپر (پلت) که از چوب یا از فی ساخته شده و شکل هلال داشت و علاوه بر آن ساطوری و نیزه کوتاهی هم داشتند.

(۷) Cilicie اسم قدیم سرزمینی است که واقع بود در ساحل دریای مدیترانه در شمال جزیره قبرس همانجائی که اکنون طرسوس و مرسین واقع است.

(۸) Glos

(۹) Pygrès

یونانیان که در این جنگ چنانکه در تاریخ دیده میشود با آنکه سیزده هزار نفر بیش نبودند تقریباً بتهائی قشون اردشیر را که قریب دوکروزر نفر بود منهزم نموده و بدون آنکه در سرگرمی زد و خورد از قتل کوروش اطلاع بهمرسانده باشند مدتی دشمن را تعاقب نموده وقتی که در اوایل شب بار دو برگشتند چون دشمن بار وینه و آرزوهارا غارت نموده بود آن شب را بگرستگی بسر بردند بدون آنکه از مقتول شدن کوروش و منهزم شدن قشون مطلع شوند.

مورخ یونانی دربارهٔ یرق ایران در آن زمان مینویسد «یرق شاه یک عقابی بود از طلا با بالهای کشوده که روی نیزه‌ای نشانده شده بود». از اینجا عقب نشینی مشهور یونانیان که موضوع اصلی این مقاله است شروع میشود و آنچه تا بدینجا گفته شد فقط بعنوان مقدمه بود و بهمین جهت با آنکه دارای اهمیت تاریخی بسیار و مطالب نفیس میباشد و شایسته آن بود که در آن خصوص بتفصیل سخن رود باختصار گذشت و حالا میردازیم باصل مطلب:

شب مزبور گذشت در حالی که یونانیان بگرستگی بسر بردند و فردای آروز در طلوع آفتاب خبر واقعه و ماجری با آنها رسید و کمی بعد چند نفر جارچی سلطنتی از طرف پادشاه ایران اردشیر دوم رسیدند که باستثنای یک نفر آنها که یونانی و موسوم به فالینوس^(۱) بود بقیه همه ایرانی بودند. جارچیان نزدیک شده و با صدای بلند سرداران یونانی را خوانده و اظهار داشتند که پادشاه که بمناسبت قتل کوروش خود را فاتح میداند بیونانیان حکم میکند که خلع اسلحه شوند و باستان او آمده عفو بطلبند تا پادشاه آنها را ببخشد. یونانیان از این سخنان برآشفته و فرمانده کل آنها موسوم به کلیارک^(۲) که از سرگردگان معروف یونان بود همینقدر گفت هیچوقت شنیده نشده که فاتحین خلع اسلحه شوند و رو سرداران یونانی نموده و گفت سرداران! شما هر جوابی که بنظرتان بهتر و آبرومندتر است بدهید من باید بار دو برگردم و بیرون رفت. پیرترین سرداران موسوم به کلیاتور^(۳) جواب داد که برای یونانیان مردن از خلع اسلحه شدن آسان تر است. پس از او سردار جوان دیگری پروکین^(۴) نام خطاب به فالینوس فرستاده اردشیر چنین گفت: «ای فالینوس سخن تو مرا متعجب میسازد آیا پادشاه مارا بعنوان اینکه فاتح است میخواهد خلع اسلحه کند یا بعنوان اینکه با ما دوست است و مایل میباشد که ما اسلحه خود را باو تقدیم کنیم؟ اگر خود را فاتح میداند که دیگر لازم بشوال و جواب نیست چرا نماید ما را خلع اسلحه نماید و اگر بعنوان دوستی است پس چرا اظهار نداشته است که در عوض بماها چه خواهد داد؟» فالینوس جواب داد «پادشاه خود را فاتح میداند چونکه کوروش کشته شده و دیگر حریف و منازعی نمانده. اردشیر میداند که شما جز قبول تکلیف او چاره‌ای ندارید چونکه در قلب خاک او هستید و راه پس و پیش بر شما بسته است و در هر طرف شما رودخانه‌های بزرگ هست که محال است بتوانید عبور نمایید و اینقدر قشون حاضر دارد که اگر آنها را دست خالی هم بجان شما بیندازد از عهده کشتن آنها نمیتوانید برآید». سپس کزنوفون سابق الذکر

مؤلف کتاب مشهور راجع بعقب نشینی همین قشون یونانی که در آن وقت سرکرده جوانی بیش نبود بنای سخن راندن را گذاشته و گفت «فالینوس تو بخوبی می بینی که ما دیگر جز شمشیر و همتان یار و یاور ی نداریم تا وقتی که شمشیر در دستان است امید هست که همتان نیز یاری نماید ولی اگر خلع اسلحه شویم بیم آن میرود که همه چیز و حتی حیاطان را نیز از دست بدهیم پس این خیال را از سر بیرون کن که ما اسلحه خودمان را که تنها یار مایماند از دست بدهیم بلکه با همان اسلحه دفاع حقوق نفوسمان را خواهیم نمود». فالینوس با نیم خندی جواب داد «ای جوان معلوم میشود فیلسوف هستی و خوش صحبت میداری ولی بدان که این خیال باطل است که شجاعت یونانیان در مقابل انبوه قشون اردشیر تاب مقاومت بیاورد». در این بین فرمانده کل یونانیان کلیارک سابق الذکر که برای عبادت و قربانی رفته بود برگشت و چون دید هنوز مسئله خاتم‌ای نیافته رو به فالینوس کرده و گفت «فالینوس من از دیدن تو خیلی خوشحال شدم و بطور یقین تمام اشخاص حاضر نیز از دیدن تو مشغوف هستند چونکه تو یونانی هستی و در اینجا جز یونانی کسی را نمی بینی. تو بخوبی اوضاع و حال مارا میدانی و ما از تو میپرسیم که در مقابل تکالیفی که خود تو از طرف پادشاه بما میکنی اگر بجای ما بودی چه جوابی میدادی. تو را بجدایان سوگند میدهم آنچه که بنظرت بهتر و آبرومندتر میآید بگو که جاودان مایه افتخار تو باشد چه در آتیه خواهند گفت که صلاح اندیشی فالینوس که پادشاه مأمورش نمود برود و بیونانیان تکلیف نماید که خلع اسلحه شوند و یونانیان خود او را حکم قرار دادند چنین و چنان بود و معلوم است جوابی که تو حالا خواهی داد چه خوب و چه بد در یونان معروف خواهد شد». کلیارک خیال کرده بود که فالینوس رو درباستی کرده و جواب خواهد داد که یونانیان نیایستی خلع اسلحه شوند و بدین تمهید که خود فرستاده اردشیر چنین تکلیفی میتیاید بر شجاعت و استقامت یونانیان خواهد افزود ولی فالینوس نیز ملتفت این تمهید گردیده و جواب ذیل را داد: «اگر در هزار احتمال یک احتمال بود که شما بتوانید در طرف شدن با اردشیر کامیاب شوید شما توصیه می‌کردم که خلع اسلحه نشوید ولی چون در استقامت هیچ راه خلاصی برای شما نیست باید هر طور ممکن است در خلاصی خود بکوشید». کلیارک که منتظر چنین جوابی نبود گفت «فالینوس عقیده تو چنین است ولی عقیده ما این است که بیادشاه بگوئی که اگر با ما دوست است در نفع خود اوست که ما دارای اسلحه باشیم و اگر با ما دشمن است و باید با او بجنگیم معلوم است حفظ اسلحه بهتر از تسلیم آن است». فالینوس جواب داد «ما سخنان شمارا بمرض پادشاه خواهیم رساند ولی من مأمورم شما بگویم که تا وقتی که در همین محل متوقف هستید متارکه خواهد بود ولی اگر بجلو یا بعقب حرکت نمائید جنگ شروع خواهد شد. جواب شما چیست؟ جوابی صلح هستید یا طالب جنگ». کلیارک گفت بیاد شاه بگوئید که ما شرایط او را قبول نمودیم.

— مقصود تو چیست؟

— اگر بمانم متارکه است و اگر بجلو یا بعقب حرکت کنیم جنگ.

— خلاصه بیادشاه چه عرض کنیم؟

— متار که خواهد بود اگر همینجا بمانیم و جنگ خواهد بود در صورت حرکت بجلو یا عقب.

پس از آنکه جارجیان و ایلچی اردشیر رفتند فرستادگانی که یونانیان نزد آریه^(۱) سردار کل قشون بومی کوروش فرستاده بودند برگشتند و پیغام آوردند که اگر یونانیان مایل هستند با او حرکت کنند و عقب بنشینند باید فوراً رفته باردوی او ملحق شوند و الا او فردا حرکت خواهد نمود. کلیارک فوراً حکم کرد که قشون یونانی حاضر حرکت باشد و این قشونیکه در ۹۳ منزل پانصد و سی و پنج فرسنگ^(۱) راه پیوده بود و روز قبل از روزی که صحبت از آنست پیش از ظهرش را راه رفته و بعد از ظهر بدون آنکه فرصتی برای اندک آسایشی پیدا کرده باشد مشغول جنگ شده و تا غروب آفتاب لاینقطع در حرارت تابستان عراق عرب^(۲) با شکم گرسنه جنگیده و پس از غروب آفتاب هم بعد از مراجعت باردو بهیچوجه خوراکي گیر نیاورده بود اکنون دوباره مجبور شد حرکت نماید. یونانیان در نزدیکی نیمه شب (۴ سپتامبر سنه ۴۰۱ قبل از میلاد) باردوی آریه فرمانده کل قشون کوروش رسیدند و سرکردگان دو قشون با هم عهد و میثاق بستند که با هم دوست و متحد باشند و سرکردگان قشون آریه قول دادند که یونانیان را بصدقت راهنمایی نموده و بمقصد برسانند. ترتیب و مراسم این عهد و پیمان چنان بود که بدو آگریزی و گاو میثی و گرگی و قوچی را قربانی نموده و سپری را از خون آنها پر نموده و یونانیان شمشیر خود را و ایرانیان نیزه خود را در آن میزدند.

آریه پیشنهاد نمود که از راهی که آمده اند برنگردند چون در آن راه آزوقه پیدا نخواهد شد و راه دیگری را پیشنهاد نمود و یونانیان نیز قبول نمودند. سلطان بوشه^(۳) فرانسوی که از نویسندگان نظامی مشهور فرانسه است در این موقع مینویسد «کلیارک فرمانده قشون یونانی در این موقع یکی از سه شق را میتوانست قبول نماید اول اینکه در سر جای خود مانده و حرکت نماید دوم آنکه جلو رفته و با اردشیر بجنگد سوم آنکه عقب نشسته و خود را بیونان برساند. شق اولی که برای یونانیان خجالت انگیز بود محال بود یک نفر یونانی آنرا قبول نماید. شق دوم هم بنظر کلیارک آمد که خیلی از احتیاط دور است که با اردشیر داخل جنگ شود. ولی بعدها که معلوم شد قشون اردشیر در چه حال خراب و ضعیفی است بسیاری از یونانیان تأسف خوردند که با هم احتیاط از چنان امر پر اقتضای روگردان شده اند و حقیقه هم که میداند که اگر یونانیان در این موقع جرئتی نموده بودند آیا در صفحات تاریخ و در نتیجه تهور و جسارت یونانیان اقراض و برهمچوردن سلطنت هخامنشیان ثبت نمیگردید».

خلاصه آنکه یونانیان بدلالات آریه در طلوع آفتاب برای افتاده و رو بشمال بطرف بابل روانه شدند و طرف عصر بدهکده های اطراف بابل که «قشون اردشیر حتی چوهای خانه های آنها را برده بودند» رسیدند.

(۱) Arié (۲) جنگ گوناکسا چنانکه گذشت در ۳ سپتامبر سنه ۴۰۱ قبل از

مسیح واقع شد.

(۳) Capitaine Arthur Bucher — این نویسنده نظامی تفسیر بزرگی با تنبّهات و تحقیقات دقیق بر کتاب کزنوفون نوشته و از روی بعضی نکات و معلومات نقشه های متعدد ترتیب داده و تاریخ اغلب وقایع مربوطه بعقب نشینی مشهور یونانیان را با روز و ماه معین نموده است.

در اینموقع هر دو طرف یعنی هم اردشیر و هم یونانیان در کمال اضطراب بودند و هر کدام از دیگری میترسیدند. یونانیان در همان شب وقتی که خود را در وسط یک مملکت دور دست خارجی (بقول خود یونانیان بربر) که صدها فرسنگ از خاک یونان دور بود بدون هیچ دلیل صادقی و محروم از همه چیز یافته و خود را از هر طرف در میان لشکر دشمنی دیدند که عده اش بروایت خود یونانیان تقریباً صد برابر عده آنها بود با همه شجاعت فطری هراسناک گردیده و در میان اردو بعضی سروصداها که ناشی از ناامیدی و بیانگی بود بلند شد. کلیارک ملتفت مطلب شده و فوراً در همان دل شب یک نفر جارجی را تولمید^(۱) نام که بهترین جارجی معروف عهد خود بود در میان اردو فرستاد که از طرف سرکردگان قشون سار بزند که الاغی در اردو رها شده و خرابی بار آورده و موجب اینهمه سرو صدا شده هر کس سراغ بدهد که کی او را رها نموده فلان مبلغ باو مزدگانی داده خواهد شد و همین تمهید کلیارک خاطر اردو را راحت نمود چه یونانیها فهمیدند که سرکردگان آنها بهیچوجه مأیوس نشده و کما فی السابق باجرای جزئیات تکالیف خود نیز سعی و مواظب هستند. ولی تعجب در آنجا است که اردشیر نیز مضطرب بود و در مقابل یک دسته کوچک قشون یونانی خاطرش راحت نبود.

خلاصه آنکه فردای روز مزبور (۵ سپتامبر سنه ۴۰۱ قبل از میلاد) اردشیر که دیروز حکم نموده بود که یونانیان تا طلوع آفتاب باید خلع اسلحه شده باشند حالا ایلچیان فرستاد که با یونانیان عهدنامه ای ببندند. همینکه کلیارک از مطلب مطلع شد بفرستادگان اردشیر جواب داد «بشاه بگوئید اول باید جنگید چون ما هیچ آزوقه برای ناهار نداریم و اگر کسی بیونانیان خوراک ندهد چطور جرئت میکند با آنها صحبت از بستن عهد نامه بنماید». معلوم شد که اردشیر نیز در همان نزدیکیها است چه فرستادگان بتاخر رفتند و برگشتند و جواب آوردند که اردشیر قبول مینماید که پس از عقد متار که اشخاص بلدی با شما همراه کند که شما بجائی دلالت کنید که در آنجا آزوقه بدست آید. کلیارک نیز قبول نموده و قشون بدلالات اشخاص بلد راه افتاد و پس از مرارت بسیار رسیدند بدهکده های معموری که تحصیل آزوقه در آنجا اشکالی نداشت و یونانیها سه روز در آنجا رحل اقامت افکندند که اندکی از خستگی و صدمات فوق العاده ای که در روزهای قبل بر آنها وارد آمد بود بر آمده و استراحتی نمایند. در همان جا بود که از طرف اردشیر چندین نفر از سران واعیان ایرانی پیش یونانیان آمده که با آنها عهدنامه آشتی ببندند. رئیس فرستادگان مزبور تیسافرن^(۲) نام بود که در روز جنگ گوناکسا فرمانده قسمت مهمی از قشون اردشیر بود و در ضمن اظهاراتی که بیونانیان نمود برسم مباحثات گفت «که در تمام قشونی که برضد شما در روز جنگ بود من یکتا سرکرده ای بودم که فرار نکردم». خلاصه آنکه کلیارک با تیسافرن و فرستادگان اردشیر پس از مذاکره بسیار عهد و میثاق آشتی بستند و سرکردگان برسم یگانگی و دوستی بیکدیگر دست دادند و مقرر شد که ایرانیان با یونانیان خوش رفتاری نموده و آنها را بیونان برسانند و در راه نیز آزوقه لازم برای آنها فراهم آورند

برودخانه فیسکوس^(۱) (شط الأدهم کنونی) که شهر اوپیس^(۲) در ملتقای آن با دجله واقع بود و در همان محل یونانیان مصادف شدند با یک برادر^(۳) اردشیر و کوروش مقتول که قشونی از شوش و اکباتان بکمک اردشیر میآورد. «شاهزاده با لشکر خود ایستاده و تماشای حرکت یونانیان را مینمود. کلیارک که در جلوی یونانیان بود آنها را دو بدو از سان گذراند و گاهی نیز آنها را میایستاد. هر دفعه که سر صف میایستاد تمام قشون هم میایستاد و بنظر میآمد که عده آنها خیلی زیاد است». و از اینر و معلوم میشود که در آن تاریخ نیز قشون یونان مثل قشونهای ممالک متمدنه امروز نظام صحیحی داشتهاند و مثلاً دو بدو میرفته و «هالت» کرده و برتبیات دیگر نظام کم و بیش عمل مینمودهاند.

شش روز پس از آن لشکر رسید بچندین دهکده که ملک مادر کوروش مقتول و اردشیر و موسوم به پارزاتیس^(۴) بود و «تیسافرن بقصد هتک حرمت کوروش یونانیان اجازه داد که دهکدههای مزبور را چاول نمایند». و قتیکه لشکر برودخانه زاب بزرگ که شعبه ایست از دجله که در جنوب موصل کنونی (مشیلای قدیم) بدجله میریزد رسید کلیارک بملاحظه سوء ظنی که یونانیان در حق تیسافرن پیدا کرده بودند مصمم شد با تیسافرن ملاقات نموده و در اینخصوص مذاکرات لازم بنماید و نتیجه این مذاکرات آن شد که کلیارک با سران دیگر قشون یونانی نزد تیسافرن برود تا وی اسم اشخاصی را که میخواهند در میان یونانیان و باقی قشون اخلاص کنند افشا نماید. بنابراین کلیارک با پنج نفر از سران هشتگانه قشون یونانی و با بیست نفر از تقریباً صد و بیست نفر صاحبمنصبان قشون مزبور بچادر تیسافرن رفت و عدهای نیز سرباز برای احتیاط با خود همراه برد ولی با اینهمه هنوز سران قشون داخل چادر تیسافرن نشده بودند که آنها را توقیف و صاحبمنصبان و سربازان مزبور را که در خارج چادر ایستاده بودند بقتل رساندند و تنها از آن مهلکه یک نفر یونانی توانست جان بدر ببرد و اگر چه بر شکمش زخمی وارد آمده بود رودههای خود را در دست گرفته و خود را باردوی هموطنان خود رسانده و آنها را از کین و غدر تیسافرن مسبوق ساخت. طولی نکشید که آریه که در این بین باردشیر بیعت کرده و طرف اعتماد او شده بود از جانب اردشیر آمد و یونانیان گفت که کلیارک چون بمهد و پیمان خود عمل نموده بود بجزای خود رسید «و شمام باید اسلحه خود را تسلیم نمائید چونکه اردشیر میگوید این اسلحهها متعلق به کوروش غلام وی بوده است» ولی یونانیان جواب بسیار سخت داده و بنمود آریه نیز مبلغی دشنام دادند که بچین خیانتی شرکت نموده است و آریه برگشت و یونانیان بیچاره را اضطراب و سراسیمه گی و سرگردانی کامل استیلا نمود. یونانیان فلکزده «خود را نزدیک اردوی شاه دیده و از هر طرف خود را در میان ملل و بلاد دشمن مشاهده نمودند و بدون آنکه امیدی داشته باشند که هیچکس با آنها آزوقه بفروشد بدون بلد و دلیلی خود را

و بنامند هر کجا یونانیان آزوقه نیاقتند از مردم هانجا بگیرند و یونانیان هم قول دادند که بدون آنکه بجان و مال مردم صدمه ای وارد آورند بطرف یونان روان شوند و در ابتیاع اشیاء و آذوقه همه جا پول نقد بدهند و از مردم چیزی نگیرند مگر آنکه بازاری برای خرید نباشد. بیست روز پس از عقد این معاهده تیسافرن که نزد اردشیر رفته بود برگشت و با یونانیان و آریه سابق الذکر که فرمانده قشون بومی کوروش مقتول بود بطرف آسیای صغیر روان شدند. ولی از آنجائیکه یونانیان از طرف تیسافرن و آریه خاطر جمع نبودند همیشه یک مسافتی از آنها و لشکریان آنها دورتر طی مسافت نموده و اردوی خود را نیز اغلب در یک فرسنگی اردوی آنها میزدند و معهدا گاهی که برای خرید آذوقه و غیره دو دسته بهم میرسیدند عموماً زدو خوردی واقع میشد. در منزل سوم رسیدند بسنگر مدی که «با آجر و ساروج ساخته شده بود. عرض این سنگر بیست پا و ارتفاعش صد پا بود و طولش را هم میگفتند بیست فرسنگ است».

وقتی که این کاروان عظیم که مرکب از سه دسته قشون بود یک دسته بسرکردگی تیسافرن و دسته دیگر در تحت امر و فرمان آریه و دسته سوم که یونانیان بودند بسرکردگی کلیارک فاصله واقع بین فرات و دجله را پیچوده و در نزدیکیهای بغداد کنونی بدجله و شهر بزرگ سیتاس^(۱) رسیدند که در ساحل شرقی دجله واقع بود تیسافرن و آریه از رودخانه گذشته و در آن سمت دجله اردو زدند ولی یونانیان در همان ساحل غربی اردوی خود را برنامودند. در اینجا یک واقعه ای رخ داد که بخوبی دلالت بر عقل و درایت سران قشون یونانی داشت. در همان شب که ایرانیان و قشون غیر یونانی از دجله عبور نموده و در ساحل شرقی رودخانه اردو زده بودند و یونانیان در همان ساحل غربی مانده بودند قاصدی محرمانه پیش کلیارک آمده و اظهار داشت که مرا آریه فرستاد که بشما بگویم که تیسافرن سؤ قصد در حق شما دارد و میخواهد پل را بریده و شما هجوم بیاورد و بر شما لازم است که ملفت خود باشید. کلیارک از شنیدن این سخنان خیلی مضطرب شد ولی یک لشکری جوانی که در آنجا حاضر بود (ظاهراً خود گزنوفون بوده که من باب فروتنی نخواست نام خود را در کتاب بگویم) بفر گرفته و پس از لحظه ای تأمل و تفکر اظهار داشت که اظهارات این قاصد نباید مقرون بصحت باشد چه اظهارات مزبور مشتمل بر دو مطلب اصلی است یکی حمله بما و دیگری بریدن پل دجله و این دو مطلب با هم متضاد است چه «اگر برترها با حمله نمایند یا غالب خواهند شد یا مغلوب اگر غالب شوند چه احتیاجی بریدن پل دارند... و اگر مغلوب شوند و پل بریده باشد دیگر خودشان راهی برای عقب نشینی پیدا نخواهند کرد...». و حقیقه هم این لشکری جوان حق داشت و شب بکمال آرامی گذشت و فردای آنروز یونانیان از روی پل دجله که عبارت از سی و هفت کرجی بود که روی آنها نخته کشیده بودند عبور نموده و پس از آنکه در چهار روز بیست فرسنگ راه پیچوند رسیدند

(۱) Physcus

(۲) Opis

(۳) در متن فرانسوی frere naturel مذکور است که شاهزاده مذکور

حرامزاده بوده است.

(۴) Parysatis

(۱) Sitace اسم شهری است قدیمی که واقع بوده در ساحل شرقی دجله در

جنوب بغداد کنونی.

بز قربانی نمایند چنانکه هنوز هم این نذر برقرار است. پس از آن کزنوفون پیشنهاد نمود که برای آنکه قشون در طی راه خود مبتلای مشکلات نشود تمام عرابها و چادرها و اسبابهای زیادی را آتش بزنند که در موقع زد و خورد همه سربازها بتوانند داخل در جنگ بشوند و یک قسمت قشون مجبور بنگاهداری بار و نه نباشد. پیشنهادهای کزنوفون از طرف کلیه قشون قبول شد و عملیات شروع گردید و سوزاندنیها را سوزانده و قشون با نظم و ترتیب تمام از رودخانه زاپاتاس^(۱) عبور نمود ولی از طرف اردشیر چندین بار مورد حمله شدند و آنروز مسافت کمی بيمودند و وقتیکه بمنزل رسیدند باز ناامیدی و بیم برآنها مستولی شد چه در این روز اول زحمت و صدمه زیادی برآنها وارد آمده و مخصوصاً از اینکه تیر کمانداران آنها بمسافت تیر و سنگ گمانداران و فلاخن داران ایرانی نرسید خیلی مغموم و مهموم بودند ولی باز سرداران جمع شده و مشورت نمودند و قرار برآن گذاشتند که یک دسته فلاخن دار و یک دسته سواره نظام بهر نحو باشد ترتیب بدهند و همینطور هم عمل شد و باز پس از یک روز توقف براه افتادند. قشون دشمن باز چند روز قدم بدم یونانیان را تعقیب نموده و صدمه بی نهایت برآنها وارد آورد و یونانیان بزحمت فوق العاده خود را بدشت نینوا و شهر مسیلا (موصول کنونی) رساندند ولی در آنجا قشون تیسافرن و آریه و غیره پس از آنکه تمام قصبات اطراف را آتش زدند راه دیگری گرفته و بطرف غرب روان شدند و یونانیان را بحال خود گذاشتند. از آن روز بعد یونانیان چون نمیتوانستند از دجله عبور نموده و داخل بین النهرین شوند همان ساحل شرقی دجله را گرفته و بالا رفتند.

بدبختانه این مقاله گنجایش آنرا ندارد که در خصوص شجاعت و عقل یونانیان در موقع این عقب نشینی تمام یا اقلاً بقسمت عمده مطالب نویسه ای که در کتاب کزنوفون مذکور است اشاره نمائیم همینقدر باید دانست که یونانیان پس از عبور از دشت نینوا و شهر مسیلا قدیم بطرف شمال غربی روان شده و رسیدند بحاک کردوک^(۲) ها و پس از چندین زد و خورد سخت از آنجا نیز عبور نموده و وارد خاک ارمنستان شرقی شدند که فرمانده آن خطه تریباز^(۳) نامی بود که در نزد اردشیر خیلی جاه و مقام داشت و میگفتند «وقتیکه این محبوب اردشیر در دربار حضور دارد هیچ ایرانی دیگری جز او شاه را در سوار شدن بسب کک نمیباشد». در ارمنستان یونانیان با سرما و برف مصادف شده و بسیار مرارت کشیدند چنانکه سربازها از رفتن باز مانده و گفتند «اگر میخواهند سرما را ببرند ولی دیگر ما یک قدم نمیتوانیم جلو برویم». با اینهمه سرداران با هر گونه تمهیدی بود قشون را براه انداخته و همانطور بطرف شمال روان بودند تا آنکه رسیدند برودخانه فاس^(۴) که مقصود همان ارس کنونی باشد و از آنجا بطرف جنوب شرقی سرازیر شده و تا آنجائیکه اکنون شهر خوی (در آذربایجان) واقع است آمده و بعد بطرف شمال رفته و در محل کنونی جلفا از رودخانه ارس عبور نموده و تا نزدیکی دریاچه

در ده هزار ستادی^(۱) یونان دیدند در صورتیکه راهی که از آن آمده بودند رودخانه های متعددی آنرا قطع مینمود که عبور از آنها بدون پل ممکن نبود و همان بومیانی که همراه کوروش بقسمت بیده آسیا آمده بودند بیونانیان خیانت نموده بودند و یونانیان تنها و پیاده و بدون سوار نظام مانده و میدانستند که اگر فاتح شوند احدی از فراریان را نخواهند کشت در صورتیکه اگر مغلوب شوند تا آخرین سرباز آنها تلف خواهد شد. آتش اغلب یونانیان از فرط غصه و اندوه نه غذائی خورده و نه آتشی روشن نمودند و بچشم آنها خواب نیامد و در عین غربت و کربت بیاد یار و دیار و عیال و اطفال خود افتاده و چون امید باز دیدن آنها را نداشتند شب تلخی گذراندند.

در نیمه همان شب کزنوفون مورخ جوان سابق الذکر خوابی دیده و از خواب بیدار شده و سران قشون را بیدار نموده و برآنها فهماند که موقع خوابیدن و بیقیدی نیست و مقتول شدن فرماندهان آنها نباید یونانیان را بکلی از طریق عقل و حزم خارج نماید و در ضمن نطق مهیج خود گفت «... اگر سستی مابعث شود که مابدست این پادشاهی (اردشیر) بیفتم که پس از مقتول شدن برادرش (کوروش) سر و دست او را بریده و در روی صلیب در معرض تماشای عموم قرار داد خدا میداند برسر ما بیکسان چه خواهد آورد...» یکی از صاحبمنصبان که با عقاید کزنوفون همراه نبود و میگفت راه خلاصی فقط در سازش و مدارای با اردشیر است مورد ملامت سخت از طرف هموطنان خود گردیده و اجماعاً گفتند چنین شخصی بی حیثی اسباب تنگ یونان و یونانیان و شایسته حتمالی است و او را از درجه خود ساقط و مجبور نمودند در اردو حتمالی کند.

خلاصه آنکه در همان نیمه شب یونانیان بجای سرداران مقتول سرداران دیگری از میان خود منتخب نمودند که از آنجمله بود کزنوفون سابق الذکر. سپس قشون یونانی را جمع نموده و سرداران نطقهای مهیج نمودند مبنی براینکه موقع شجاعت و متانت است و رما است که انتقام خون ناحق ریخته سرداران خود را بکشیم و در موقعی که کزنوفون از امیدواری حرف میزد یکی از حضار عطسه ای زد و این مسئله را تمام قشون بفال نیکو گرفته و شکر خدایان را بجای آوردند و نذرها نمودند و کزنوفون گفت «برای اینکه بشما ثابت نمایم که بر شما لازم است بشجاعت رفتار نمائید که با کمک خدایان اشخاص شجاع از هر تهلکه ای میتوانند خلاصی یابند تفصیل خطرات و تهلکه هائی را که برای اجداد شما فراهم بوده است حکایت مینمایم. وقتیکه ایرانیان و متفقین آنها با قشونی عظیم آمدند که آنرا با خاک یکسان نمایند اهل آن جنات ورزیده و استقامت نمودند و غالب نیز گردیدند. اهالی آن^(۲) با دیان (خدای شکار) عهد کردند که برای هر نفر دشمنی که مقتول میشود یک بز قربانی کنند و چون آقدر بز پیدا نشد بنارا برآن گذاشتند که هر سالی یانصد رأس

(۱) Zapatas که همان زاب کنونی باشد.

(۲) Carduques مقصود همان گردیا هستند که یونانیان آنها را گهی هم Kyrtier

و Gerdyäer هم مینامیدم. (۳) Teribaze (۴) Phase

(۱) Stade واحد مقياس طول یونانی که بقول بعضی از مؤلفین معادل با ۱۸۰ و بقول برخی دیگر با ۱۸۵ متر بوده است.

(۲) Diana

سخن میراند چنانکه در مقاله افتتاحی شماره ۶ کاوه بدان اشاره شده تمجید و توصیف زیادی از ایرانیان عهد کوروش اول کرده و بتفصیل از عشق و ذوق آنان بورزشهای بدنی و شجاعت و اخلاق مردانه آنها سخن میراند و این خود دلیل محکمی است بر آنکه تا وقتیکه ایرانیان متوجه تربیت و ورزش جسمانی و روحانی بوده‌اند اسباب عظمت و سروری آنها فراهم بوده ولی بمحض آنکه گرفتار تن‌پروری و تنبلی شده و عبادات و اخلاق قدیم خود پشت پا زدند شکوه و بزرگی نیز از آنان روگردان شده و انقراض سیاسی و اخلاقی بر آنها مستولی گردید چنانکه در سطور فوق دیده شد.

محمد علی جمال زاده.

عهدنامه ایران و روس

در ۱۷ جمادی الآخرة اسسال عهدنامه جدیدی در میان دولتین ایران و روس در مسکو بسته و امضا شد. این عهدنامه تازه ناسخ عهدنامه ترکمانچای است که از پنجم شعبان سنه ۱۲۴۳ باخطرف بنای معامله این دو دولت با همدیگر بود. عهدنامه ترکمانچای که در نتیجه شکست نظامی ایران بر وی تحمیل شده بود دائماً در ایران منقور بوده و برهمزدن آن از آمال و امانتی ایرانیان وطن دوست بود. اینک آن عهدنامه بعد از ۹۳ سال و چهار روز تمام باطل و یک عهدنامه مقبولتری جای آنرا گرفت. بلی معاهده ترکمانچای در ۲۲ ماه فرنگی قوریه (۱۰ فورال ماه روسی) سنه ۱۸۲۸ میلادی در قریه‌ای که باسم آن معروف شده باضا رسید و معاهده جدید در ۲۶ فوریه سنه ۱۹۲۱ در مسکو امضا شد یعنی بحساب برجی معمول در دوایر دولتی ایران اولی در ۴ حوت و دومی در ۸ حوت منعقد گردیده است. عهدنامه ترکمانچای برای ایران شوم بود چه نفوذ روس را در پایتخت ایران و دربار زیاد کرده و سدی در جلوی ترقی ایران گردید. بدتر از آن عهدنامه قراردادها و تمهیدات کتبی و امتیازات و مقاولات زیادی بود که بعدها دولت روس از ایران گرفت و بدان واسطه بتدریج غالب اختیارات ملزوم استقلال مملکت از او سلب شده و بندهای بیشماری بدست و پای ایران زده شد. لکن مخالف حقیقت و انصاف خواهد بود اگر ادعا شود که فقط مانع ترقی و تمدن ایران آن عهدنامه و امتیازات و غیره بوده است. عوامل داخلی در واقع بیشتر از آنها موجب تنزل و انحطاط شده و از همه بیشتر سلاطین و علمای روحانی ایران با تمام قوای جسمانی و روحانی خود هر روزنه توری را بآن صحرای تاریک که گله ییزبان خودشان در آن میچرید مسدود نمودند. برای اثبات قطعی این مطلب کافی است اینکه چندی منتظر بشویم و ببینیم آیا بعد از نسخ تمام حقوق باطله روس در ایران و عهدنامه جدیدی که دولت حاضره روس آنرا خود بیل و رغبت بما عطا کرده ملت ایران قدمی جدی در راه ترقی و اصلاح خواهد برداشت و آیا بعد از اینهمه آه و ناله از نداشتن حق نگاهداری کشتی جنگی در بحر خزر حالا کشتیهای جنگی ایران در دریای مازندران ظهور خواهد کرد و اگر هم پیدا شود آیا مانند کشتیهای ایران در خلیج فارس از بی مواظبتی پوسیده نخواهند شد و آیا هر هیئت

گوگچای واقع در مشرق گنجه رفته و از آنجا باز بطرف مغرب برگشته و پس از عبور از محل شهرهای کنونی گنجه و قارص و ارضروم رسیدند بحیال واقعه در ساحل جنوب شرقی دریای سیاه بقله‌ای که موسوم بوده بکوه مقدس تیجس^(۱) و دریای سیاه از آنجا پیدا بود. یونانیان که یکصد و چهل و دو روز بود که پس از جنگ کوناکسا در راه بودند و از ممالک مجهوله متعدده گذشته و با ملل مختلفه بکرات و مرآت جنگیده و هر گونه صدمه و مرارتی چشیده و عموماً دیگر از دیدن وطن خود ناامید و مأیوس شده بودند همینکه چشمشان بدریای سیاه که باسم یونتاوکسین (بُنطس جغرافیون عرب) بخوبی معروف عموم یونانیان بود افتاد چنان شادمان و خوشحال شدند که از خود بیخبر فریاد و فغان خرسندیرا باسنان رساندند و «ساقه الحیش و بار و بنه و سواره نظام تماماً دویدند بطرف قلعه و وقتیکه تمام یونانیان بدانجا رسیدند یکدیگر را بوسیده و با چشمان پر از اشک سرداران و صاحبانصان خودرا در آغوش کشیدند و فوراً سربازان بدون آنکه هیچ کس بفهمد که فرمان از که صادر شده سنگها جمع آورده و تپه‌سلاهی ساخته و بدنه آنرا با سپرهای چرمی و حیاقها و سپرهای حصیری دیگری که از دشمن گرفته بودند پوشاندند. این قلعه را بریو^(۲) نام مهندس فرانسوی کشف نموده و مشار الیه از بالای آن نه فقط دریای سیاه را دیده بلکه گمان نموده که قطعه سنگهایی که در آنجا دیده میشود باقیانده همان تپه‌سلاهی است که یونانیان در موقع مذکور در فوق در چهار قرن قبل از میلاد مسیح ساختند و باید دانست که قلعه مزبور امروز کوه ککلا^(۳) نامیده میشود.

یونانیان از دامنه شمالی کوهستان مزبور سرازیر شده و باز پس از چندین زد و خورد رسیدند بشهر طبرزون «شهر یونانی پر جمعیتی واقع در ساحل دریای سیاه» و دیگر وحشت و بیبی که داشتند زایل گردیده و فهمیدند که اگر چه باز مسافت عظیمی از وطن خود دورند ولی در خاک آشنا هستند و در این مقاله نیز دیگر ذکر بقیه وقایع برگشتن آنان بیونان و مشکلات زیادی را که باز بدان مصادف شدند لازم نمی‌بینیم.

مقصود این بود که یک عده قلیلی یونانی با همه مشکلات و موانعی که در کار بود در طی این مقاله بدون هیچ گونه اغراقی متأسفانه از صد آن یکی گفته نشد از پرتو تعلیم و تربیت روحی و بدنی خود از آن همه بندها و بلیات حیرت انگیز گذشته و خودرا بوطن خود رساندند و این نیست مگر بواسطه آنکه تمام افراد آنها چنانکه خودشان میگفتند دارای «روح سالم در بدن سالم بودند» و نه فقط فکر آنها قوی و متین بود بلکه بازوهای ورزیده و ساقهای محکم نیز داشتند که در موقع زد و خورد زور و توانائی شیر و در گاه رفتن تاب و مقاومت اشر داشتند و با اینهمه چون دارای حس تکلیف نیز بودند در مقابل امر سرداران و سران خود مانند اطفال خرد سال مطیع و منقاد بودند و نظر بهمین مراتب هم هست که اسم آنها در تاریخ عالم جاودان ثبت است و برقرار خواهد ماند.

نکته دیگر که باید گفته شود آنست که همین کزوفون که از رشادت و عقل و نظم و غیرت یونانیان و ضعف و سستی ایرانیان عهد خود آن همه

(۱) Thèchiès (۲) Briot (۳) Kekla

فصل یازدهم ظاهراً سهوی دارد زیرا که هیچوقت حق کشتی رانی در بحر خزر از مملکت ایران سلب نشده بود بلکه فقط حق داشتن کشتیهای جنگی را دولت ایران نداشت و در متن این عهدنامه نیز باسترداد این حق تصریح کافی نیست.

در فصل دوازدهم که امتیازات دولت روس و اتباع او را در ایران ابطال میکند نیز بنظر میاید بهتر بود کلمه «جبراً» اضافه نمیشد زیرا که ممکن است خیلی امتیازات و تمهیداتی درکار باشد که جبر در آن دخالت نداشته بلکه جهل و بیقیدی اولیای دولت مستبده ایران و یا بیشتر از بیم امید و طمع در تحصیل آنها کار کرده است.

فصل چهاردهم باز یک تسلط تاحقی روس داده چه دولت ایران خود را مکلف کرده که با دولت روس در باب محصول ماهی سواحل ایران در بحر خزر قراردادای ببیند. آیا دولت روس قبول میکرد اگر دولت ایران تکلیف مینمود که در عهد نامه برای ایران حقی در خصوص یکی از محصولات سواحل رود و لگا مقرر شود؟ و آیا برای کسب هر فایده و دفع هر ضرر بطور مشروع کافی نبود اگر شرط میکردند دولت ایران امتیاز این کار را باحدی از ادارات دولتی و ملتی و اتباع دولت ثالثی ندهد؟ فقره آخر فصل پانزدهم راجع بتخصیص ابنیه روحانی روسی در ایران بمدارس و امور ادبی یکی از علایم انسانیت دوستی حقیقی است و بسیار مستحسن است بشرط آنکه دولت ایران نیز بمضمون آن عمل نماید.

فقره آخر فصل بیست و دوم مهم است و ممکن است سوء تفسیر بشود و بهر حال زاید و غیر لازم بود زیرا که اگر مقصود از آن فقره که حق استفاده از «عادات و ترتیباتی که در مملکتین نسبت بنایندگان سیاسی جاری است» بنماینده سیاسی روس میدهد احترامات معموله و ترتیب پذیرائی و تشریفات و سایر رسوم ادب معموله بین المللی است که در تمام ممالک مرسوم است که دیگر لازم نبود بلفظ «مملکتین» مقید شود و ممکن بود عبارت «در همه ممالک» یا «بموجب آداب جاریه بین الملل» ذکر شود در صورتیکه شاید این ترتیبات پوچ هم که در واقع خیلی از آنها را عهدنامه ترکمانچای در ایران مرسوم کرده و سایر دول از حق مساوات با دول کامله الوداد استفاده کرده و آن عهدنامه را سرمشق خود کرده اند برای نماینده دولت بزرگان و کارگران لازم نبود که در ابقاء و استفاده از آن اصرار کند و حتی قراشهای سلطنتی با حجاب فقره و غاشپه زر دوز او را بدربار مشرق برده و ایشیک آقاسی باشی او را با ترتیبات مخصوصه معرفی کند. ولی اگر مقصود خدای نخواست از این «عادات و ترتیبات» آنست که همه امتیازات ناحق سفرای خارجه در ایران که بعنوان باطل عادات و رسوم جاریه (۱) و سابقه ها (۲) برای خود برقرار کرده اند در باره نمایندگان «دولت جمهوری فدراتیو موسیالیست شوروی روسیه» که بقول خود میخواستند از «هر اقدامی که باعث و موجب تحقیر سیادت ملت ایران است بکلی صرف نظر» کند نیز مطالبه نماید که خیلی باعث تعجب و تأسف خواهد بود زیرا که پس از آنکه دولت حالیه روس از تمام امتیازات و حقوق باطله دولت سابق روس صرف نظر میکند دیگر دلیلی ندارد که از عادات و ترتیبات ناحق که دول خارجه بجز درباره نمایندگان سیاسی

وزرای تازه و بیدوام در طهران ناخداها و در یا بیگی کشتیها را معزول کرده و بجای هر کدام از آنها یکی دیگر را از طهران نخواهند فرستاد. از کشتی جنگی و غیره میگذریم آیا ایران که از قروض روسی خلاص شده قسمتی از آنچه هر شش ماه از بابت اقساط آن قرض بایستی بردارد صرف تعلیم و تربیت و کسب تمدن و ترقی خواهد کرد؟ ممکن است در جواب بگویند حالا هم ایران در زیر فشار یک دولت خارجی دیگری است. لکن باید اینرا بدانیم و بر خود مشتبه نکنیم که تا ایران اول ترقی نکند و زور ملت با علم را نداشته باشد فشار و نفوذ دول خارجه از ایران مرتفع نمیشود و همه دول دنیا بمیل و رغبت و محض حب عدالت از مداخلات و حقوق جبری خود در ایران صرف نظر نخواهند کرد و همه بالشویک و سوسیالیست هم نخواهند شد. خیلی از ملل دیده شد که با وجود بودنشان در زیر فشار سخت و قهر و جبر باز بواسطه اینکه روح ملی آنها مایل بترقی و آزادی بوده کسب تمدن کرده و آزاد شدند. یونانها و ارمنه خیلی سخت تر از ایران در زیر فشار بودند، بلغارستان در تصرف نظامی روس بود، خیلی از ممالک اروپا در زیر فشار فرانسه بودند ولی همه آنها از آفتدر قلیل حقوق زندگی که برای آنها باقی مانده بود استفاده کرده و از همان منافذ محدود کسب نور و علم و تمدن کرده آمد شدند. مقصود آنست که با وجود محسناتی که در عهدنامه جدید ایران و روس موجود است نباید بیش از حد دل خوش داشت و آترا ضامن آزادی ایران دانست.

عهدنامه جدید که در ذیل عین متن فارسی آن درج میشود مشتمل بر ۲۶ فصل است. اغلب فصول آن کاملاً موافق منافع ایران است و در واقع اگر در مقام عمل نیز خالصانه منبای معامله بشود و سالیان دراز دوام کند یکی از آمال ملی و سیاسی دیرین ایران بمقام تحقق آمده است. باوجود این بعد از تأمل دقیق خالی از بعضی نواقص بنظر نمیاید مثلاً از آنجمله بنظر ما مضمون فصل ششم خطر ناک و قابل سوء تفسیر است زیرا مفاد آن فصل این است که اگر دولت ثالثی «بخواهد» مداخلات نظامی در ایران بکند و یا از خاک ایران بروسیه حمله نماید «دولت روسیه حق خواهد داشت که قشون خود را بخاک ایران وارد نموده...» اقدامات نظامی بعمل بیاورد و ابدأ گفته نشده که تشخیص احتمال خطر روسیه یا قصد تجاوز یک دولت ثالث با کیست و حکم وجود همچو خطری یا سوء قصدی که در جمله «اگر بخواهد» مندرج است با کدام یک از طرفین است در صورتیکه هزار نکته باریکتر زمو اینجا است. ظاهر عبارت را میتوان تفسیر نمود باینکه دولت روس خود حاکم قضیه است اگر واقعاً این تفسیر مناط عمل شود که آنوقت دیگر همان اوضاع که در بلژیک و ایران در ظرف دوره جنگ اخیر دنیائی پیش آمد و هر کدام از دول محاصم ادعا کردند که طرف خیال حمله از آن خاک بیطرف بر وی دارد و باید او پیشدستی کند دوباره هر روز ممکن است در ایران پیش بیاید. شاید بهتر میشد اگر حکم این قضیه یعنی وجود همچو خطر بیک محکمه بین المللی و آگدار میشد. همین ملاحظه بمضمون فصل هفتم که راجع بمستخدمین قوای بحری ایران در بحر خزر است نیز شامل است.

«عهدنامه منعقدۀ فیابین دولت جمهوری فدراتیو

سوسیالیست شوروی روسیه و دولت علیۀ ایران:

«چون دولت علیۀ ایران و دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه صمیمانه و متفقانه مایل هستند که روابط حسنه همجواری و مناسبات مستحسنة برادری را فیابین افراد ملت خود مستحکم نمایند لهذا اشخاص مفصله الیاسی ذیل را برای مذاکره در نیل باین مقصود تعیین نمودند. از طرف دولت علیۀ ایران علیقلی خان مشاورالمالک.

از طرف دولت جمهوری شوروی روسیه گورگی واسیلویچ

چیچرین و لیون میخائیل اوویچ کاراخان.

وکلاهی مختار مزبور طرفین پس از ارانه اعتبارنامه‌های خود که موافق قاعده و ترتیبات شایسته بود فصول ذیل را منعقد نمودند:

فصل اول

دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه برطبق اخطاریه و مراسله مورخه ۱۴ ژانویه ۱۹۱۸ و ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ راجع باساس سیاست خود نسبت بملت ایران مجدداً و صراحة اعلام مینماید که سیاست جابرانه امپریالیستی روسیه نسبت بایران که اینک بقوای رنجبران و بزرگران این مملکت سرنگون گردیده است بطور قطعی و دایمی خاتمه میدهد بنابراین و نظر بانکه دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه مایل است که ملت ایران را دارای استقلال و مختار در تصرفات محزونات مملکتی و رواج سعادت و ترقی بیند اعلام میدارد که کلیه معاهدات و مقاولات و قراردادهائیکه دولت امپراطوری سابق با دولت ایران منعقد نموده و باین وسائل حقوق حقه ملت ایران را تصحیح کرده است بگلی لغو و از درجه اعتبار ساقط میداند.

فصل دوم

چون اساس سیاست دولت امپراطوری روسیه مبنی براین بود که با سایر دول اروپا در خصوص ممالک شرقی بدون رضایت ملل آسیا با هم هوا خواهی و حفظ استقلال آنها بعضی قراردادها منعقد داشته و باین واسطه مقصود باطنی را که تصرفات تدریجیه بوده است انجام دهد لهذا دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه این سیاست جابرانه اروپا را که هم مایه ضعف سیادت ملل آسیا و هم وسیله اضمحلال ارکان مشرق زمین بود مطرود مینماید بناءً علیهذا دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه نظر باصول مقررۀ در فصول اول و چهارم همین عهدنامه اعلام میدارد که از هر اقدامی که باعث ضعف و موجب تحقیر سیادت ملت ایران است بگلی صرف نظر کرده و نیز تمام معاهدات و مقاولاتی را که دولت روسیه سابق با دولت ثالثی بر ضد دولت ایران [یا؟] راجع بان منعقد کرده باشد از درجه اعتبار ساقط و ملغی میداند.

فصل سوم

دولتین معظمتین متعهدتین خطوط سرحدی ایران و روسیه را بطوری که کمیسیون سرحدی در سال ۱۸۸۱ معین نموده است قبول و رعایت میکنند و چون دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه در

خود در ایران برقرار کرده‌اند استفاده نمایند. آیا بموجب این فصل باز سفارت روس حق خواهد داشت اشخاص آشوب طلب را که بخود اسم «کمونیست» و غیره داده و در طهران بر خلاف اساس دولت کنگاش و بر ضرر روابط حسنه بین دولتین اقدامات شرّ انگیز بکنند از تعقیب قانونی دولت امان داده و در باغ سفارت پناه بدهد باین دلیل بوج که طویله ناصر الدین شاه بست بوده و سفارت دولت امپراطوری هم نمیخواست در شئون کمتر از طویله شاه باشد! و هكذا سایر عادات معموله قدیمی و سابقه‌ها و غیره.

یک نکته دیگر هم باقی است و آن این است که فصل اول که مهمترین همه فصول است و بموجب آن همه مقاولات و معاهدات قدیمه میان دو دولت باطل میشود بقدر کافی جامع نیست زیرا فقط کلمات «معاهدات و مقاولات و قراردادهای» در آن درج شده و میشود گفت آیا بعضی تحکیمات اجباری و نامشروع دیگر نیز نبوده که از حوزه شمول این سه لفظ خارج بوده و عبارت «منعقد نموده» بر آن صادق نیاید مانند بعضی تعهدات ایران که در نتیجه تهدید شفاهی و یا تطمیع بعمل آمده و یکطرفی است. آیا بهتر آن نبود که تصریح میشد که غیر از مدرجات این عهدنامه که اساس و بنای معاملات سیاسی دولتین و منحصرأ میزان عمل و مدار روابط طرفین خواهد بود هیچ نوع حقوقی مستند به هیچ سند کتبی یا شفاهی و یا مبنی بر جریان عمل و سابقه نه دولت روس و نه اتباع آندولت در ایران نخواهند داشت.

پس از اظهار این ملاحظات باید بگوئیم که این عهد نامه رویهرفته دارای فوایدی است و انعقاد آن یکی از کارهای لازم و مفیدی بود که اولیای دولت ایران بدان اقدام کردند ولی آنقدرها هم که اشخاص خوش نیت ولی کم تجربه در ایران بان دل می بستند و امید آن دارند که رفع هر خطری از جانب شمال بواسطه این معاهده شده یا ممکن است بشود بر خوش باوری و نیک بینی است.

ملاحظات مختصره که در سطور فوق باظهار آن جسارت رفت هیچگونه خللی بر حسن نیت و عظمت کار مؤلفین ایرانی این عهدنامه وارد نیامورد و مارا جز ستایش و تحسین عمل آنها غرضی نیست. بلکه مقصود کمکی است تا قابل و یاد آوری بعضی نکات جزئی است که اگر اولیای دولت و وکلای آنها برای مذاکرات با روسیه تصدیق کرده و قابل اعتنا بشمرند چون هنوز دنباله مذاکرات برای عهدنامه‌های متممه از تجارتنی و پستی و تلگرافی و غیره در جریان است بواسطه بعضی مواد بنوان ضمیمه‌ای آن نواقص را تکمیل فرمایند. علاوه بر اینها دولت ایران البته باید سعی کند که در خود مملکت هم شرایط اجرای صحیح این عهدنامه را موجود کند مثلاً پس از آنکه بمقتضای فصل شانزدهم عهد نامه مزبور محاکمات حقوقی و جزائی اتباع روس مرجوع بمحاکم محلی ایران شد آیا واجب فوری نیست که در اصلاح و نظم دیوانخانها کوشش فوق العاده بعمل آید و محاکم ما شایسته حکم و قضاء در امور ملل خارجه بشود.

اینک متن فارسی عهدنامه:

فصل هفتم

چون ملاحظات مندرجه در فصل ششم ممکن است همچنین امنیت بحر خزر را هم شامل گردد لهذا دولین معظمین متعاهدین قبول مینمایند که هرگاه در جزو مستخدمین سفاین ایران اتباع دولت ثالثی باشند که بخواهند بودن در جهازات ایراترا مغتم شمرده نسبت بروسیه خصوصت ورزند آتوقت دولت روسیه حقی خواهد داشت انفصال این مستخدمین مضررا از دولت ایران تقاضا نماید.

فصل هشتم

چون دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه از آن پلنیک اقتصادی که دولت امپراطوری روسیه در مشرق تعقیب مینمود و بدولت ایران نه برای توسعه اقتصادی و ترقی ملت ایران بلکه برای رقیبت سیاسی ایران قرض میداد صرف نظر نموده لهذا دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه از تمام قروضی که دولت امپراطوری روسیه بایران داده بود دست کشیده و اعلام میدارد که تمام قروض مزبور از درجه اعتبار ساقط و برداخته نخواهند شد و باین جهت دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه در هیچیک از منابع عایدات دولتی که ضامن استهلاک قروض مزبوره بوده اند ایداً دخالت نخواهند نمود.

فصل نهم

چون دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه مخالفت خودرا به پلنیک مستعمرانه کاپیتالیستها که موجب ازدیاد فقر و فاقه و باعث سفک دماء بوده اند علناً اعلام کرد لهذا ایداً از استفاده از کارهای اقتصادی دولت امپراطوری روسیه که مقصود رقیبت اقتصادی ایران بود صرف نظر مینماید و باین ملاحظه تمام نفود و تفایس و قروض و مطالبات و کلیه اشیاء منقوله و غیر منقوله بانگ استقراضی ایران واقعه در خاک ایران را کاملاً بملت ایران تفویض میکند.

توضیح آنکه در آن شهرهاییکه بانگ استقراضی مالک چندین عمارت بود و بموجب همین فصل نهم کلیه آنها بملکیت دولت ایران تفویض شده هرگاه دولت روسیه بخواهد در یکی از آن شهرها ایجاد قنصلگری نماید دولت ایران بانگال رضامندی یکی از آن عماراتی را که دولت برای ایجاد قنصلگری انتخاب خواهد کرد بلاعوض برای استفاده دولت روسیه واگذار خواهد نمود.

فصل دهم

چون دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه تمایلات امپریالیستهای عالم را که در ممالک اجنبی باسم توسعه مدنیت باحداث طرق و ایجاد خطوط تلگرافی پرداخته و ضمناً باجرای مقاصد نظامی خود میکوشیدند لغو و باطل نمود و نظر باینکه مایل است ملت ایران را در تصرفات طرق و شوارع خود که اولین مایه حیات و وسیله استقلال و توسعه تمدن هرملتی است مختار بداند و بملاحظه اینکه میخواهد خساراتی را که از قشون امپراطوری بایران وارد شده است حتی المقدور جبران

انتفاع از نمره [اقدامات] غاصبانه دولت امپراطوری سابق روسیه احتراز میکند لهذا از جزیره عاشوراده و سایر جزایریکه در سواحل ایالت استرآباد واقع هستند صرف نظر مینماید و همچنین قصبه فیروزه و اراضی مجاوره آنرا که دولت ایران بنا برقرار داد مورخه ۲۸ ماه مه ۱۸۹۳ روسیه واگذار کرده بود بدولت ایران مسترد میدارد ولی دولت ایران هم متقبل میشود که شهر سرخس که حاله باسم سرخس روس یا سرخس کهنه معروف است با اراضی متعلقه بآنرا که برودخانه سرخس منتهی میشود جزو متصرفات روسیه بداند. دولین معظمین متعاهدین از رودخانه اترک و سایررود خانههای و آبهای سرحدی متساویاً انتفاع حاصل خواهند کرد. تنظیم و انتفاع از مایه سرحدی و کلیه مشاجرات راجحه بامور سرحدی و اراضی آن بواسطه کمیسیون مرکب از نمایندگان روسیه و ایران حل خواهد شد.

فصل چهارم

چون طرفین متعاهدین تصدیق دارند که کلیه ملل عالم بدون هیچ مانعی مستقلاً در حل و عقد امور سیاسی خود مختارند لهذا از دخالت در امور داخلی طرف دیگر بانگال جدیت احتراز خواهند کرد.

فصل پنجم

دولین معظمین متعاهدین مطالب مشروحه ذیل را متعهد میشوند:
(۱) - وجود دستجات و تشکیلات و حتی اشخاص منفرد را که مقصودشان ضدیت با دولین ایران و روس و یا با دول متحده با روسیه باشند اعم از هر عنوانی که داشته باشند باید در خاک خود جلوگیری نمایند و نیز باید از دستجات و تشکیلات فوق در ترتیب قوای مسلحه و تجهیز قشون در خاک خود نمائند.

(۲) - هرگاه یکی از دول و یا تشکیلات مختلفه اعم از هر عنوانی که داشته باشند بخواهند برای مخاصمه با یکی از طرفین متعاهدین اشیاء مضره ای که ممکن است بر ضد یکی از طرفین استعمال شود بجاک یکی از دولین متعاهدین وارد کنند و یا از حدود آن دولت عبور بدهند جناً باید نمائند شود

(۳) - از توقف قشون و یا قوای مسلحه دولت ثالثی که موجب تهدید منافع و امنیت و وسیله مخاطره سرحدی یکی از دولین معظمین متعاهدین باشد با تمام قوای موجوده باید جلوگیری کنند.

فصل ششم

دولین معظمین متعاهدین قبول مینمایند که اگر دولت ثالثی بخواهد بواسطه مداخلات نظامی پلنیک غاصبانه در ایران مجری و یا خاک ایراترا مرکز عملیات نظامی ضد روسیه قرار بدهد و باین طریق مخاطراتی متوجه حدود روسیه و دول متحده آن بشود در صورتیکه دولت روسیه قبل از وقت بدولت ایران اخطار نماید و دولت ایران در دفع مخاطره مزبوره مقتدر نباشد آتوقت دولت روسیه حقی خواهد داشت که قشون خودرا بجاک ایران وارد نموده برای دفاع از خود اقدامات نظامی بعمل بیاورد. دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی روسیه متعهد میشود همینکه مخاطره مزبوره برطرف شد فوراً قشون خودرا از حدود ایران خارج نماید.

ابن اَصْبَعِه و غیره ذکر کرده بعد از مریضخانه‌های اسلامی در قرون گذشته شرح داده و از کتاب نا در الوجودی که شامل مکاتبات خواجه رشید الدین فضل الله وزیر ابقا و غازان است (و چون خود رشید الدین طیب بوده در اغلب این مراسلاتش که قریب پنجاه مرسله است از امورات راجع بادویه و مریضخانه نیز حرف میزند) اسم برده و چند فقره مرسله از آن کتاب نقل و درج میکند و بالأخره از اصول و کلیات طب قدیم و عقاید طبای قدیم شرح خوبی میدهد. این کتاب مفید مثل همه کتب مؤلف محترم و سایر علمای محقق فهرست کاملی هم بحروف تهجی دارد.

چنانکه گفتیم مقصود از کلمه «طب عربی» آن نیست که این علم از عرب است یا اصلاً مؤلفین و علمای آن عرب بوده‌اند. نه بلکه چون اغلب علوم در قرون اولای اسلام بزبان عربی نوشته شده و لو آنکه نویسندگان اصلاً ایرانی یا سریانی بودند لهذا در پیش فرنگها اغلب بآن علوم علوم عربی اسم داده میشود. علم طب مانند همه علوم دیگر از یونان بدنیاء منتشر شده و مؤسس اساس این فن شریف بقراط و جالینوس و سایر طبای نامدار یونان بودند که مسلمین ظاهراً پنج نفر دیگر از آنان را پیر میشناختند. آنچه از طب مصر و کلدیه و ایران قدیم گفته میشود افسانه است یعنی پیش از یونان چیزی نداشتند مگر خیلی ابتدائی و بعدها هم آنچه داشتند از یونان اخذ کرده بودند. طب هندی هم چندان اساس علمی نداشته. در قرون وسطی علم یونان را مسلمین حفظ کردند ولی اگر چه در هندسه و مخصوصاً در نجوم خوب کار کردند و حتی توان گفت قدری ترقی دادند در طب بجز بعضی امور جزئی ترقی مهمی ندادند و حتی توان گفت بیایه یونانیان رسیدند خصوصاً که علم تشریح اصلاً نداشتند. دانستن تاریخ علم طب اگر چه خیلی مفید و دلکش است ولی نباید اسباب اشتباه امر و محلاً مبالغه شود چه این علم فقط فایده تاریخی دارد چنانکه جمع آوری تفنگها و توپهای قدیم نیز از لحاظ تاریخی مفید است ورنه علم طب نیز مانند علوم دیگر در قرون اخیر در اروپا ترقی عظیم یافته و آرا برش رسانیده‌اند.

بواسطه اشتباهات که در خصوص تفریظهای سابق از کتب فرنگی مشهود شد مجبور بتوضیح و انجحات هستیم که کتاب «طب عربی» که ما از آن حرف میزنیم بزبان انگلیسی است چنانکه همه مؤلفات علامه محترم با انگلیسی است و چنانکه تمام مؤلفات مستشرقین فرنگی بزبان بومی خود شان است و برای انتفاع از آنها باید زبان مؤلف را دانست.

چون استاد معظم در دیباچه کتاب میفرمایند که یکی از جهات تألیف این کتاب ادای حق شکران تلافی است که ملت ایران بتوسط پیشروان و بزرگان خود در موقع عید تولد پنجاه و نهم ایشان اظهار داشته و نامه نوازشی با هدیه خونی بایشان فرستاده‌اند لهذا ما را است نیز که از آندوست واقفی و بیغرض ملت خودمان تشکر خالصانه کرده و بداشتن چنین دوست بزرگواری که زحماتش در احیای آثار ادبی ایران و مدافعاتش از حقوق سیاسی آن مملکت بر همه معلوم است بیایم و مخصوصاً این کتاب بسیار مفید را که مفاخر قدیم ایران را بنظر عالم متمدن عرضه میکند یک نشانه تازه‌ای از مراتب محبت علامه مشار الیه بوطن خود بدانیم.

حاجت بشرح نیست که مؤلف محترم در تصنیف این خطابات چه زحمات کشیده و چه اوقاتی صرف کرده‌اند. علاوه بر آنکه اغلب کتب موجوده طب عربی و فارسی قدیم را که دست رس بآنها در خزانه الکتبهای بزرگ ممالک فرنگ داشته‌اند از نظر گذرانده‌اند ترجمه‌های لاتینی و فرانسوی و غیره آنها را که در قرون سابقه در اروپا پرداخته شده نیز دیده و تقریباً تمام کتب را که متأخرین و معاصرین علمای فرنگستان در همین باب نوشته‌اند (و عدّه کمی هم نیست^(۱)) نیز مطالعه و تصفح کرده‌اند. کتاب مزبور پس از شرح اولین آثار طب در میان عرب جاهلیت و اوایل اسلام و طب التبی و اطبای عرب اولی تفصیل بسیار دلگتی از طب ایران پیش از اسلام و مدرسه جندی شاپور داده بعد بهمد خلفای عباسی میگردد و شرح کاملی از مترجمین یونان و سریانی برنی در عهد خلفای اولی عباسی بیان میکند و خطابه اول خود را تمام میکند. در خطابه دوم اصطلاحات و لغات طب عربی و ترتیب تکامل آنها را بیان کرده از وجود و عدم تشریح عملی در میان طبای مسلمین سخن راند. آنگاه بشرح حال قدیمترین علمای علم طب در قرون اولای اسلام میگردد. از این علما چهار نفر را که بزرگترین و قدیمترین طبای اسلام هستند ذکر و تراجم احوال کامل آنها و شرح مؤلفات آنها را ثبت مینماید. علمای مذکور بترتیب تاریخی عبارتند از علی بن زین طبرستانی مؤلف کتاب «فردوس الحکمة»^(۲) که در نیمه اول قرن سوم شهرت یافته و در خدمت خلیفه عباسی متوکل بوده و معلم ابوبکر رازی بود و ابو بکر محمد بن زکریای رازی معروف که در اواخر قرن سوم یا اوایل چهارم وفات یافته^(۳) و علی بن العباس المنجوسی که در نیمه دوم قرن چهارم زندگی میکرده و ابو علی حسین بن عبد الله بن سینا معروف بالشیخ الرئیس. این چهار نفر طیب که تراجم احوال و مؤلفات آنها موضوع خطابه دوم است بزرگترین علمای طب در اسلام بوده‌اند و از این چهار نفر نیز ابو بکر رازی بعقیده مؤلف اعلم و اعظم کل طبای اسلام است. خطابه سوم از طب عوام الناس متداول بین پیره زنها و عامه در ممالک مشرق و ترجمه کتب عربی بلاتینی و طبابت در زمان جنگهای صلیبی و حکایات و نوادر راجع بطبابت در کتب قدیمه و کتب طب فارسی قدیم و دخول طب فرنگی در ممالک اسلامی حرف میزند. خطابه چهارم که آخرین خطابه‌ها است از مدارج علم طب در اندلس و مدرسه طلیطله بحث نموده و شرحی نیز از کتب فارسی طب از قرن ششم تا هشتم هجری و مخصوصاً از کتاب «ذخیره خوارزمشاهی» تألیف زین الدین اسمعیل جرجانی و نیز از کتب سیر اطباء مانند طبقات الاطباء

(۱) بروفسور برون در ضمن کتاب خیلی از مؤلفین فرنگی و کتب آنها را اسم میبرد که در باب تاریخ طب عربی یا بعضی قسمتهای آن نوشته‌اند و از آنجمله کافی است کتاب فونان (Fonahn) آلان را موسوم به «ماخذ طب ایران» ذکر کنیم که در سنه ۱۹۱۰ میلادی در لایپزیک طبع شده و بیشتر از چهارصد کتاب فارسی در خصوص طب ایران می شمارد که نسخه آنها امروز موجود است ولی عدّه خیلی کمی از آنها بطبع رسیده.

(۲) نسخه قدیم این کتاب در لندن و برلین موجود است.

(۳) بروفسور برون ترجمه حال این حکیم بزرگ را از روی ماخذ قدیمه درج میکند و شرحی از مؤلفات او که هنوز موجود است میدهد.

راجع بمقاله

کوه نور - دریای نور

بعدها مباحثات زیادی بیان آمده که کوه نور و اورلوف شاید هر دو قطعات «مغول بزرگ» باشند ولی از آنجائیکه بابر امپراطور مغول در یاد داشتهای خود که در سنه ۹۳۲ نوشته میگوید که در قوتوحات خود درهند در آگرا سنگ بزرگی بدست آورد که هشت مثقال یعنی ۳۲۰ راتی که مساوی با ۱۸۷ قیراط است وزن داشته بعضی از مؤلفین کوه نور را عبارت از همین سنگ دانسته و بعضی دیگر کوه نور را همان سنگی فرض کرده اند که ذکر آن در فوق رفت و تاورنیه سیاح فرانسوی آنرا دیده بوده است ولی شرح مفصلی که مشار الیه از شکل آن سنگ میدهد با کوه نور خیلی مختلف است.

بهترین تحقیقات و دقتی که در اینخصوص بعمل آمده از طرف نویل استوری ماسکلین^(۱) است. مشار الیه دلایل بسیار اقامه نموده برای ثبوت اینکه سنگی که تاورنیه دیده بوده با کوه نور و سنگی که بابر از آن سخن میراند یکی است و سنگ بزرگی که مذکور گردید که بشاه جهان داده شده بود ممکن است همان سنگی باشد که در خزینه طهران موجود است و بهر حیث همین است «مغول بزرگ حقیقی که تاورنیه با وجود آنکه خود آنرا دیده بود باز حقیقت امر بر او مشتبّه بوده است»^(۲).

(۱) Novil Story Maskelyne

(۲) نقل از دائرة المعارف انگلیسی (Encyclopedie Britannique)

از آنجائیکه در شماره ۲ کاوه دوره جدید مقاله‌ای در تحت عنوان فوق یعنی «کوه نور - دریای نور» درج شده بود اینک بعضی معلومات تازه بدست آمده که محض مزید اطلاع ذیلاً بدرج آن میردازیم.

در مقاله مزبور نوشته شده که دریای نور همان سنگی است که فرنگها عموماً آنرا «مغول بزرگ» مینامند. چون در یکی از روزنامه‌های ایران باینسئله اعتراضی دیده شد لزوماً گفته میشود که آخرین تحقیقاتی که از طرف علمای فرنگی در این خصوص بعمل آمده مصدق ادعای ما میباشد که «مغول بزرگ» همان سنگی است که در خزینه ایران موجود است و شرح تحقیقات مزبوره آنکه در گولکنده از بلاد هندوستان الماس بزرگی پیدا شد که معروف است قبل از آنکه بتوسط استاد و نیری تراش شود ۷۸۷ قیراط وزن داشته و تاورنیه^(۱) سیاح مشهور فرانسوی در سنه ۱۰۷۶ آنرا در خزانه اورنگ زیب دیده بود و وزن آنرا پس از تراش ۲۸۰ قیراط^(۲) نوشته و گفته که الماس مزبور سنگ گردی بوده که یک طرفش بلند بوده و این همان سنگی است که امیرجله آنرا بشاه جهان بخشید. اسم «مغول بزرگ» اغلب بهمین سنگ داده شده است.

الماس معروف به اورلوف را هم یک نفر سرباز فرانسوی از چشم یک تپی در بتخانه‌ای از بتخانه‌های برهمنان دزدیده و پس از آنکه از دست چند نفر گذشته بود جزو جواهرات سلطنتی روس شده بود.

(۱) Tavernier

تصحیحات

در شماره گذشته کاوه (شماره ۷ سال دوم) بعضی اغلاط مطبعه یا سهوا روی داده که باصلاح آنها مبادرت میکنیم:

صفحه ۶ ستون ۱ سطر ۱۴ «شفقت» بتشدید قاف غلط است و صحیح مخفف است.

صفحه ۱۰ ستون ۲ سطر ۱۵ «از شهرحا» غلط است و صحیح «سحاه» است.

راجع به جمله‌ای که در اواخر صفحه ۲ ستون ۲ آمده که «جلوس یزید با جمله باد رحمت وزید قافیه نموده... الخ» یکی از افاضل بما مینویسد: «لابد شعرای ایران که اینکار را میکردند از جمله آن شعرائی بوده اند که سنائی در حدیقه در حق ایشان گوید: «فتهرا نام عاقبت کرده دال با ذال قافیت کرده» چه آخر یزید دال است و آخر وزید ذال پس این شعرای بی هم‌چیز علاوه بر آنکه وطن پرست نبوده‌اند قواعد شعر و عروض و قافیه را هم نمیدانسته‌اند قطع الله نسلهم...!»

بی‌نظمی پستخانها

سابقاً در کاوه از بعضی بی‌نظمی‌ها که در پستخانه‌های ایران بوقوع آمده بود و قسمتی از بسته‌های «کاوه» بمحل مقصود نرسیده و تلف شده بود سخن رفته بود. در این باب مراسله‌ای ریاست پست مرگزی طهران از طرف اداره کاوه نوشته شده بود اینک از جوانی که رسیده مستفاد میشود که اداره کل پست ایران بآن شکایت رسیدگی و درباب آنها تحقیقات نموده و در مورد بعضی نتیجه بدست آمده و مقصرین مجازات شده‌اند. از این جهت لازم میدانیم از ریاست کل پست ایران تشکر نمائیم. لکن باز بعضی شکایات متوالیاً با اداره میرسد که اشاره بدانها و تمنا اصلاح آنها را لازم میدانیم مثلاً علاوه بر عده زیادی از مشترکین که بهر کدام یک یا دوشماره «کاوه» از میانه مرتب نرسیده و دوره سالیانه آنها بدایتقرار ناقص شده است و شاکی هستند بسته‌های هم که بوکلای کاوه در ایران میفرستیم و گاهی صدنسخه از یک شماره ارسال شده بر حسب نگارش و کلاً ناقص و مثلاً از صد نسخه ۷۸ نسخه میرسد. سبب این فقره شاید آن باشد که بعضی از اجزا یا مدیران پستخانهای عرض راه بدون آنکه وجه اشتراک بردارند مایلند روزنامه‌ها را خوانده باشند و هر کدام یک نسخه از بسته‌ها برای خود بیرون می‌آورند و در این صورت معلوم است که از صدنسخه که از بوشهر به تبریز میرود قسمت کمی بمقصد خواهد رسید. این فقره قطعی نیست و از روی تجربه زمانهای سابق حسن زده شد و ممکن است هم که اصلاً تقصیر در پستخانهای ایران نبوده پیش از رسیدن با ایران تلف یا حیف و میل میشود. بهرحال امیدواریم اداره ریاست کل مرکزی پست ایران باین فقره هم توجهی بفرمایند.

تجارخانه پرسپولیس

مفاز و تجارخانه «پرسپولیس» حاضر است و اسطه همه نوع مما ملات تجارتي میان آلمان و ایران و هندوستان و عثمانی شده و با مهیت انتظام و سرعت و رعایت صرفه آقایان تجار و اصناف ایرانی هر نوع مال التجاره که خواسته شود (از قیل مال خرازی و منسوجات و انواع رنگها و هر نوع ماشینهای مختلف و مطبوعه و اسباب عکاسی و دواجات و غیره) از بهترین و معتبرترین کارخانههای آلمان خریده و ار سال دارد.

مدیر: رضا تربیت

آدرس ما از این قرار است:

Tarbiat-Persépolis, Berlin-Charlottenburg, Goethestrasse 1.
 آدرس تلگرافی: Berlin, Tarbiathut

چاپخانه کاویانی

واقعه در برلن که از تأسیسات یک شرکت ایرانی است حاضر طبع کتب و اوراق از هر نوع و هر قیل بوده و هر گونه نقشها و تصاویر با صنایع گوناگون در کمال نفاست و کاملاً مثل چاپخانههای بزرگ فرنگی طبع میکند. انواع حروفات قشنگ عربی و فارسی و فرنگی را دارد. سفارشها از ایران و سایر ممالک قبول میکند و در اندک زمانی بسرعت انجام داده و تحویل میدهد.

این چاپخانه ایرانی که در مرکز فرنگستان برای خدمت تسهیل نشر علم و معرفت در ایران بنا شده و صورت تابناک آهورآمزد را با بالهای طلائی درخشان علامت اداری خود قرار داده حاضر قبول خدمات ناشرین کتب در مشرق زمین است.

آدرس چاپخانه چنین است:

Buch- und Kunstdruckerei «Kaviani»
 Berlin Charlottenburg, Leibnizstr. 43

قیمت اعلان در کاوه

روزنامه کاوه چنانکه سابقاً هم در شماره دوم و سوم سال دوم (دوره جدید) خود اخطار نموده بود برای قبول هر گونه اعلان بهر زبانی که باشد و از هر نقطه ای که برسد حاضر است و اینک محض مزید اطلاع قیمت اعلانات را نیز ذیلاً درج مینماید:

مقدار اعلان	یک بار	سه بار	شش بار	۱۲ بار
قیمت هر سطر (نیم ستونی) که مطابق است با ده سانتیمتر طول در هفت میلیمتر عرض	۹ شلینگ	یک لیره	یک لیره و نیم	۲ لیره و نیم
قیمت اعلاناتی که تمام یک ستون را بگیرد	۱۸ لیره	۴۰ لیره	۶۰ لیره	۱۰۰ لیره
» » نیم ستون را بگیرد ..	۹	۲۰	۳۰	۵۰
» » نلک ستون را بگیرد ..	۴ لیره و ۱۷ شلینگ	۱۳ لیره و ۷ شلینگ	۲۰	۲۳ لیره و ۷ شلینگ
» » ربع ستون را بگیرد ..	۴ لیره و ۱۰ شلینگ	۱۰ لیره	۱۵	۲۵ لیره
» » نمن ستون را بگیرد ..	۲ لیره و ۵ شلینگ	۵	۷,۵	۱۲,۵ لیره

مخصوص تجار ایرانی

نظر بمناسبات تجار و تجربیات سالهای دراز ما در ایران که بواسطه جنگ بین الملی قطع شده دوباره مصمم بر آن شده ایم که روابط تجار خودمان را

مستقیماً بدون شخص ثالث

با آقایان تجار ایرانی از نو شروع کرده و مثل سابق داخل تجارت بشوم. و برای توضیح مطلب خاطر آقایان را مسبوق میداریم که گذشته از آنکه ما دارای بهترین مناسبات برای خرید و فروش اجناس صادره ایران هستیم دارای بهترین روابط با کارخانههای رنگسازی در بادن و نمایندة عالیترین کارخانه دواسازی دنیا ریدل در برلین و عامل بزرگترین کارخانههای اتوموبیل سازی و ماشینهای مختلفه نیز میباشیم. از هر قیل اجناس و ملزومات مختلفه نمونه فرستاده میشود و آقایان ایرانی در مکاتبه با ما میتوانند بزبان فارسی بنویسند.

Robert Wönckhaus & Co.
 Hamburg 1, Glockengiesserwall

سلسله انتشارات «کاوه»

آلمان ایران و سایر ممالک
 مارک لیره انگلیسی

- (۱) گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران
 کتابی است جامع فواید سیاسی و اقتصادی مشتمل بر اغلب اطلاعات اقتصادی و امتیازات خارجهها در ایران و احصایتهای مالیاتی و جدولهای صادرات و واردات و دارای ۴۶ جدول کامل و ۶ نقشه و فهرست اسامی بترتیب تهجی ..
 ۸ شلینگ ۵۰
- (۲) کشف تلیس از روی اسناد محرمانه انگلیسی
 در باب ایران کتابی است خیلی مفید دارای عکس عین اسناد محرمانه که برای سیاستون ایران مطالعه اش لازم است ..
 دو شلینگ و نیم ۱۵
- (۳) جنایت روس و انگلیس نسبت بایران
 تألیف علامه مشهور آفاق استاد براندیس داتارک که بسیار دلنشین است مشتمل بر عکس مؤلف و دیباچه مختصری که خود مؤلف برای ترجمه فارسی کتاب نوشته بعنوان «خطاب بایرانیان» ..
 نیم شلینگ ۳
- (۴) مختصر تاریخ مجلس ملی ایران
 رساله ایست مشتمل بر تاریخ مجلس در ایران و گذارش سه دوره آن مشتمل بر جدول اسامی و کلای هر سه دوره مجلس و هئیت وزرا از اول مشروطیت تا زمان تألیف کتاب ..
 دو شلینگ ۱۵

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و بطلابین که قیمت را قبلاً بطور مستقیم و یا بتوسط وکلای کاوه بفروشند توسط پست ارسال میشود. بکسانی که خرید کلی کنند و بکتابفروشها تخخیف داده میشود